

www.al-milani.com

سلسله پژوهش های اعتقادی

(۳)

خواستگاری ساختگی

بررسی و نقد

داستان خواستگاری علی علیه السلام از دختر ابوجهل

آیت الله سید علی حسینی میلانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرآغاز

. . . آخرین و کامل ترین دین الهی با بعثت خاتم الانبیاء، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله به جهانیان عرضه شد و آئین و رسالت پیام رسانان الهی با نبوت آن حضرت پایان پذیرفت.

دین اسلام در شهر مکه شکوفا شد و پس از بیست و سه سال زحمات طاقت فرسای رسول خدا صلی الله علیه وآله و جمعی از یاران باوفایش، تمامی جزیره العرب را فرا گرفت.

ادامه این راه الهی در هجدهم ذی الحجه، در غدیر خم و به صورت علنی، از جانب خدای متّان به نخستین رادمرد عالم اسلام پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام سپرده شد.

در این روز، با اعلان ولایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام، نعمت الهی تمام و دین اسلام تکمیل و سپس به عنوان تنها دین مورد پسند حضرت حق اعلام گردید. این چنین شد که کفرورزان و مشرکان از نابودی دین اسلام مأیوس گشتند.

دیری نپایید که برخی اطرافیان پیامبر صلی الله علیه وآله، — با توطئه هایی از پیش مهیا شده — مسیر هدایت و راهبری را پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله منحرف ساختند، دروازه مدینه علم را بستند و مسلمانان را در تحیّر و سردرگمی قرار دادند. آنان از همان آغازین روزهای حکومتشان، با منع کتابت احادیث نبوی، جعل احادیث، القای شبهات و تدلیس و تلبیس های شیطان، حقایق اسلام را — که همچون آفتاب جهان تاب بود — پشت ابرهای سیاه شكّ و تردید قرار دادند.

بدیهی است که علی رغم همه توطئه ها، حقایق اسلام و سخنان دُرّربار پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، توسط امیر مؤمنان علی علیه السلام، اوصیای آن بزرگوار علیهم السلام و جمعی از اصحاب و یاران باوفا، در طول تاریخ جاری شده و در هر برهه ای از زمان، به نوعی جلوه نموده است. آنان با بیان حقایق، دودلی ها، شبهه ها و پندارهای واهی شیاطین و دشمنان اسلام را پاسخ داده و حقیقت را برای همگان آشکار ساخته اند.

در این راستا، نام سپیده باورانی همچون شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیر، علامه حلی، قاضی نورالله، میر حامد حسین، سید شرف الدین، امینی و . . . همچون ستارگان پر فروز می درخشند؛ چرا که اینان در مسیر دفاع از حقایق اسلامی و تبیین واقعیات مکتب اهل بیت علیهم السلام، با زبان و قلم، به بررسی و پاسخ گویی شبهات پرداخته اند . . .

و در دوران ما، یکی از دانشمندان و اندیشمندان که با قلمی شیوا و بیانی رسا به تبیین حقایق تابناک دین مبین اسلام و دفاع عالمانه از حریم امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته است، پژوهشگر والامقام حضرت آیت الله سید علی حسینی میلانی، می باشد.

مرکز حقایق اسلامی، افتخار دارد که احیاء آثار پربار و گران سنگ آن محقق نستوه را در دستور کار خود قرار داده و با تحقیق، ترجمه و نشر آثار معظّم له، آن ها را در اختیار دانش پژوهان، فرهیختگان و تشنگان حقایق اسلامی قرار دهد.

کتابی که در پیش رو دارید، ترجمه یکی از آثار معظّم له است که اینک "فارسی زبانان" را با حقایق اسلامی آشنا می سازد.

امید است که این تلاش مورد خشنودی و پسند بقیّة الله الأعظم، حضرت ولیّ عصر، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

مرکز حقایق اسلامی

خواستگاری ساختگی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله
الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين من الأولين والآخرين.

پیش گفتار

سنت نبوی و اخبار زندگانی رسول اکرم صلی الله علیه وآله و اصحاب آن حضرت و رویدادهای صدر اسلام که در کتاب های حدیثی، تاریخی و سیره و سرگذشت نگاری منعکس شده، به جهت اهمیت و تأثیر به سزایی که در حوزه عقیدتی و علمی دارند نیازمند پژوهش، پیرایش و بررسی عمیق و دقیق هستند که البته باید دور از غرضورزی ها، تعصب ها، هواخواهی ها و گرایش های گوناگون باشد، و این نخستین گامی است که اقدام به آن در راه خدمت به میراث اسلامی ما و احیا و نشر آن، لازم و ضروری است.

اینک دوران تعصبات کور سپری شده، چشم ها گشوده شده، اندیشه ها روشن گردیده و امکانات اطلاع رسانی فراوان شده است، و در همه زمینه ها کتاب های بسیاری نیز چاپ و منتشر می شوند؛ از این رو، نباید در این اقدام ضروری، سستی و کوتاهی کنیم، و یا سنگینی بار پرداختن به این امر مهم را به دوش دیگران بیندازیم. به عنوان نمونه، ما نباید به درستی همه مطالبی که در کتاب های مختلف — به خصوص در کتاب های پیشینیان — آمده است، اذعان کنیم، مگر آن که برای نقد و بررسی آن ها به اندازه لازم تلاش نماییم.

محدثان، تمام آن چه را که روایت کرده اند و شنیده اند در کتاب های خود نیاورده اند؛ بلکه در *مصنفات*، *صحاح*، *سنن*، *مسانید* و *معاجم* خود مطالبی را که با کوشش به ثبوت آن ها پی برده اند، پس از تنقیح و تصحیح به رشته تحریر درآورده اند. ولی این امر ما را از نقد و بررسی احادیث آن ها بی نیاز نمی سازد و آگاهی از تحقیقات آنان عذر قابل قبولی برای عدم نقد و بررسی مجدد نیست؛ مخصوصاً زمانی که پیرو و مقلد اندیشه ها و نظرات آن ها نباشیم . . .

داستان خواستگاری امیر مؤمنان علی علیه السلام از دختر ابوجهل، در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله و در حالی که زهرای طاهره سلام الله علیها همسر آن حضرت بود، از آشکارترین شواهد و کامل ترین مصادیق بر صحت گفته های ماست.

ما در بررسی این موضوع به روایت هایی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، امیر مؤمنان علی علیه السلام و حضرت زهرا سلام الله علیها مربوط می شود — در کلیه منابع روایی که در اختیار داشتیم — مراجعه کردیم. سندها و عبارات مختلف متن آن ها را بررسی نمودیم و در شرح حال راویان آن، در پرتو گفتار علمای بزرگ رجال شناس اندیشیدیم.

سپس مدلول این حدیث را بر اساس قواعدی که در کتاب های علوم حدیثی مقرر شده، و با استناد به آن چه که محققان و شارحان اخبار و روایات گفته اند، به دقت نگریستیم. نتیجه این بود که این حدیث را روایت جعلی، داستانی و ساختگی، و حکایتی ساخته و پرداخته یافتیم؛ و در پس این دسیسه، دیدم که در درجه نخست جسارت کردن و طعنه زدن به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، سپس به علی مرتضی علیه السلام و صدیقه کبری سلام الله علیها مورد نظر بوده است.

این حدیث، حدیثی است که همه محدثان اهل سنت بر روایت آن در کتاب هایشان اتفاق کرده اند؛ ولی بنا بر تحقیقات انجام شده، لازم است که از سنت نبوی بیرون رانده شود!

آن چه بیان شد، نتیجه تحقیق و پژوهشی است که در مورد این حدیث انجام شده است، و البته طبق بررسی ها، تا کنون درباره این موضوع به گونه ای که در این مجموعه بحث و بررسی کرده ایم، تحقیقی انجام نشده است. توفیقی جز از جانب خدای مهربان نیست و بر او اعتماد و توکل می نمایم.

بخش یکم
حدیث خواستگاری در صحاح

حدیث خواستگاری و مصادر آن

همان گونه که پیش تر اشاره کردیم، نخستین نکته ای که درباره این حدیث، جلب توجه می کند، این است که نه تنها محدثان بزرگ اهل سنت، همچون مُسلم نیشابوری و بُخاری، بلکه تمام نویسندگان صحاح شش گانه بر این روایت اُتفاق کرده اند. همچنین نویسندگان مسندها و سنن از متقدمین و متأخرین نیز — به جز معدودی از آن ها — آن را روایت کرده اند.

ما در آغاز، روایاتی را بیان می کنیم که در معتبرترین و مهم ترین کتاب های آن ها آمده است، کتاب هایی که روایات آن ها به درستی و صحّت معروف شده اند. سپس آن چه را که حاکم در *المستدرک علی الصحیحین* آورده، و آن گاه مطالبی را که دیگران روایت کرده اند، مورد بررسی قرار می دهیم.

روایت بُخاری

بُخاری این موضوع را به شکل های متفاوت در چند جای صحیح روایت کرده است که اینک متن روایات او را از نظر می گذرانیم.

۱ — در کتاب *الخمس* چنین آمده است:

سعید بن محمّد جرمی از یعقوب بن ابراهیم روایت کرده که گوید: پدرم از ولید بن کثیر و او از محمّد بن عمرو بن حلحله دوّلی روایت کرد که ابن شهاب زُهری گوید: هنگامی که علی بن الحسین بعد از کشته شدن حسین بن علی رحمة الله علیه از نزد یزید بن معاویه به مدینه آمد، مسوّر بن مخرمه به دیدار او رفت و گفت: آیا درخواستی از من داری که آن را انجام دهم؟

علی بن الحسین می گوید: به او گفتم: نه.

مسوّر گفت: آیا شمشیر رسول خدا صلی الله علیه وآله^(۱) را به من می دهی؟ من می ترسم که این قوم به سبب آن، بر تو مسلط شوند. به خدا سوگند! اگر آن را به من بدهی تا زنده ام به دست آن ها نخواهد رسید.

(۱) علی رغم این که در منابع اهل سنت درود و صلوات پس از نام مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به صورت ناقص (ابتر) آمده است، ما طبق فرمایش حضرتش، درود و صلوات را به صورت کامل آورده ایم.

مِسُور در ادامه می گوید: علی بن ابی طالب، دختر ابوجهل را در زمان فاطمه خواستگاری کرد. من در آن زمان به سن بلوغ رسیده بودم، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در این باره بر بالای منبر برای مردم خطبه خواند و فرمود: «فاطمه از من است و من می ترسم که او در دینش به فتنه بیفتد».

سپس پیامبر صلی الله علیه وآله از دامادش — که از طایفه بنی عبد شمس بود — یاد کرد و او را به خاطر خوش رفتاریش، ستود و گفت:

«او به هنگام گفت و گو با من راست می گفت و به وعده ای که می داد، وفا می کرد. من حلالی را حرام و حرامی را حلال نمی کنم، ولی به خدا سوگند! دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا هیچ گاه با هم جمع نمی شوند»^(۱).

۲ — در کتاب النکاح آمده است:

قُتیبَه از لیث از ابن ابی مُلَیکَه، از مِسُور بن مخرمه روایت می کند که گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که بر فراز منبر می فرمود:

«خانواده هُشام بن مغیره (ابوجهل) از من اجازه خواستند که دخترشان را به ازدواج علی بن ابی طالب درآورند! من اجازه نمی دهم، اجازه نمی دهم، هرگز اجازه نمی دهم!! مگر این که پسر ابو طالب بخواهد دختر مرا طلاق دهد و با دختر آن ها ازدواج کند، چرا که او پاره تن من است، کسی که او را پریشان سازد، مرا پریشان کرده و کسی که او را بیازارد مرا آزرده است»^(۲).

۳ — در کتاب المناقب — به هنگام ذکر دامادهای پیامبر، از جمله ابوالعاص بن ربیع — این گونه آمده است:

ابوبمان از شعیب، از زُهَری نقل می کند که گوید: علی بن الحسین برای من از مِسُور بن مخرمه روایت کرد که او گفت: علی، از دختر ابوجهل خواستگاری کرد.

وقتی فاطمه این خبر را شنید، به نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و گفت: خاندان تو چنین می پندارند که تو به خاطر دخترانت خشمگین نمی شوی، اینک علی، دختر ابوجهل را به عقد خود درآورده است!!^(۳).

مِسُور گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله از جا برخاست. من شنیدم در حالی که شهادتین می گفت، فرمود:

(۱) صحیح بخاری: ۳ / ۱۱۳۲ شماره ۲۹۴۳.

(۲) صحیح بخاری: ۵ / ۲۰۰۴ شماره ۴۹۳۲.

(۳) یادآوری می کنیم که ما در مقابل ترجمه عبارات مندرج در منابع اهل سنت که به تأمل و دقت نظر نیاز دارند، علامت (!!)

«اما بعد، من دخترم را به ازدواج ابو العاص بن ربیع درآوردم، او به هنگام گفت و گو با من، مرا تصدیق می نمود. به راستی فاطمه، پاره تن من است. من دوست ندارم به او بدی برسد. به خدا سوگند! نباید دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در نزد يك مرد جمع شوند».

پس از آن، علی خواستگاری او را رها کرد.

محمد بن عمرو حلحله بعد از نقل این روایت می افزاید: ابن شهاب از علی از مسوّر نقل می کند که گوید: از پیامبر صلی الله علیه وآله شنیدم که درباره دامادش — از خاندان عبد شمس — سخن می گفت که او را به سبب خوش رفتاریش ستایش کرد و از او به نیکی یاد نمود و فرمود: «او با من سخن می گفت، مرا تصدیق می کرد و به من وعده می داد و به آن وفا می کرد»^(۱).

۴ — در باب «شقاق و جدایی» از کتاب طلاق آمده است:

ابوالولید از لیث از ابن ابی مُلیکه از مسوّر بن مخرمه زُهری نقل می کند که از پیامبر صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:

«خانواده مغیره (ابوجهل) از من اجازه خواستند که علی، دخترشان را به ازدواج خود درآورد و من اجازه نمی دهم»^(۲).

روایت مُسلم

مُسلم نیشابوری نیز در مورد این داستان روایاتی نقل کرده است. وی در صحیح خود در بخش فضایل فاطمه سلام الله علیها چنین می گوید:

۱ — احمد بن عبدالله بن یونس و قتیبة بن سعید از لیث بن سعد روایت کرده اند که ابن یونس می گفت: عبدالله بن عبیدالله بن ابی مُلیکه قرشی تیمی به نقل از مسوّر بن مخرمه می گفت که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده است که حضرتش بر فراز منبر می فرمود:

«بدانید! خانواده هُشام بن مغیره از من اجازه خواستند که دخترشان را شوهر دهند . . .».

۲ — احمد بن حنبل به من نقل کرد که یعقوب بن ابراهیم به نقل از پدرش از ولید بن کثیر از محمد بن عمرو بن حلحله دؤلی روایت کرده که ابن شهاب از علی بن الحسین نقل کرده که هنگامی که آن ها وارد مدینه شدند

۳ — عبدالله بن عبدالرحمان دارمی از ابوالیمان نقل کرد که شعیب از زُهری به نقل از علی بن الحسین روایت کرده که مسوّر بن مخرمه به او خبر داد که علی بن ابی طالب از . . . خواستگاری کرد

۴ — ابو معن رقاشی برای من نقل کرد که وهب — یعنی ابن جریر — به نقل از پدرش گفت: از نعمان — یعنی ابن راشد — شنیدم که نظیر همین روایت را با همین اسناد از زُهری نقل کرد^(۱).

(۱) صحیح بخاری: ۳ / ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵ شماره ۳۵۲۳.

(۲) همان: ۳ / ۲۰۲۲ شماره ۴۹۷۴.

روایت ترمذی

ترمذی نیز یکی از راویان این داستان است. او در صحیح خود در کتاب مناقب در بخش فضایل فاطمه علیها السلام در این زمینه دو روایت نقل کرده و گفته است:

۱ — قُتَيْبَةُ از لیث از ابن ابی مُلَیکَه از مِسُور بن مخرمه نقل کرده است: از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَنَدِمُ که بر فراز منبر می فرمود:

«خانواده هُشام بن مغیره از من اجازه خواستند که دخترشان را به ازدواج . . . درآورند . . .».

ابوعیسی می گوید: این حدیث، حدیثی صحیح و حسن است.

البته این روایت را عمرو بن دینار نیز از ابن ابی مُلَیکَه از مِسُور بن مخرمه روایت کرده است.

۲ — احمد بن مَنِيع از اسماعیل بن عَلِيَّة از أَيُّوب از ابن ابی مُلَیکَه از عبدَ اللهِ بن زبیر روایت کرده که گوید: علی، در مورد دختر ابوجهل سخن گفت

ابوعیسی می گوید: این، حدیثی صحیح و حسن است.

أَيُّوب نیز به نقل از ابن ابی مُلَیکَه از زبیر همین گونه نقل کرده است. افراد دیگری نیز از ابن ابی مُلَیکَه و مِسُور بن مخرمه روایت کرده اند، و احتمال دارد که ابن ابی مُلَیکَه از هر دو نفر روایت کرده باشد^(۲).

روایت ابن ماجه

یکی دیگر از ناقلان این داستان، ابن ماجه است. او در سنن خود در کتاب نکاح باب «غیرت» می نویسد:

۱ — عیسی بن حَمَّاد مصری می گوید: لیث بن سعد از عبدَ اللهِ بن ابی مُلَیکَه از مِسُور بن مخرمه نقل می کند: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَنَدِمُ که بر فراز منبر می فرمود:

«خانواده هُشام بن مغیره از من اجازه خواستند تا دخترشان را به ازدواج علی درآورند . . .».

۲ — مُحَمَّد بن یحیی می گوید: ابو ییمان از شعیب از زُهَری نقل می کند که علی بن الحسین به او گفته بود:

مِسُور بن مخرمه به او خبر داده است که علی بن ابی طالب از . . . خواستگاری کرد . . . پس از آن، علی از خواستگاری دست کشید^(۳).

(۱) صحیح مُسلم: ۵ / ۵۳ — ۵۵.

(۲) سنن ترمذی: ۵ / ۴۶۴ و ۴۶۵ شماره های ۳۸۹۳ و ۳۸۹۵.

(۳) سنن ابن ماجه: ۳ / ۴۱۲ و ۴۱۳ شماره های ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹.

روایت ابوداود

ابوداود نیز با سه سند این داستان را بازگو کرده و در کتاب نکاح می گوید:

۱ — احمد بن محمد بن حنبل از یعقوب بن ابراهیم بن سعد از پدرش از ولید بن کثیر از محمد بن عمرو بن حلحله دؤلی روایت کرده است که ابن شهاب برای او نقل کرد که علی بن الحسین گفته است: «هنگامی که وارد مدینه شدیم . . .».

۲ — همین روایت را محمد بن یحیی بن فارس از عبدالرزاق از معمر از زهری از عروه، از ایوب از ابن ابی مُلیکه نقل کرده است.

وی در ادامه می گوید: سپس علی درباره این ازدواج سکوت کرد.

۳ — احمد بن یونس و قتیبة بن سعید مَعْنی^(۱) روایت کرده اند که احمد گفت: لیث از عبدالله بن عبیدالله بن ابی مُلیکه قرشی تیمی نقل کرده که مسور بن مخرمه گفته است: از رسول خدا صلی الله علیه وآله بر فراز منبر شنیدم که می فرمود:

«خانواده هُشام بن مغیره از من اجازه خواستند تا دخترشان را به ازدواج علی بن ابی طالب درآورند. من اجازه نمی دهم، هرگز اجازه نمی دهم، مگر این که پسر ابوطالب بخواهد دختر مرا طلاق دهد و با دختر آن ها ازدواج کند؛ چرا که دختر من، پاره تن من است. هر که او را پریشان کند، مرا پریشان کرده و هر که او را بیازارد، مرا آزرده است»^(۲).

روایت حاکم نیشابوری

حاکم نیشابوری نیز در نقل این داستان نقش دارد، او از سه طریق این روایت را نقل می کند و می گوید:

۱ — احمد بن جعفر قطیعی از عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش از یحیی بن زکریا بن ابی زائده از پدرش از شَعْبی و او از سوید بن غفله نقل می کند: علی، دختر ابوجهل را از عمویش حارث بن هُشام خواستگاری کرد، آن گاه درباره این موضوع با پیامبر صلی الله علیه وآله مشورت کرد.

پیامبر صلی الله علیه وآله به او فرمود: «آیا از حَسَب و شرافت خانوادگی او می پرسی؟».

علی عرض کرد: از حَسَب و شرافت خانوادگی او آگاهم، ولی آیا اجازه این کار را به من می دهی؟
پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «نه، فاطمه پاره ای از گوشت من است و گمان می کنم که او از این امر ناراحت می شود و بی تاب خواهد کرد».

علی عرضه داشت: من کاری که او را ناراحت کند، انجام نخواهم داد.

(۱) در مصدر همین گونه آمده، ولی درست آن، ثقفی است.

(۲) سنن ابی داود: ۲ / ۹۱ و ۹۲ شماره های ۲۰۶۹ و ۲۰۷۱.

حاکم پس از نقل این روایت می گوید: این حدیث صحیح است به شرط این که شیخین نیز آن را نقل کرده باشند، در حالی که آن ها به این صورت نیاورده اند.

۲ — ابوالعبّاس محمد بن احمد محبوبی از سعید بن مسعود از یزید بن هارون؛ و احمد بن جعفر قطعی از عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش از یزید بن هارون از اسماعیل بن ابی خالد از ابی حنظله از مردی از اهالی مکه^(۱) نقل کرده اند:

علی، از دختر ابوجهل خواستگاری کرد. خانواده او به علی گفتند: او را بر سر دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله به ازدواج تو در نمی آوریم.

این خبر به رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید. حضرتش فرمود:

«فاطمه پاره ای از گوشت من است، هر کس او را بیازارد مرا آزرده است».

۳ — بکر بن محمد صیرفی از موسی بن سهل بن کثیر از اسماعیل بن علیّه از ایوب سختیانی از ابن ابی ملیکه از عبدالله بن زبیر نقل می کند:

علی، از دختر ابوجهل سخن می گفت.

این خبر به رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید و حضرتش فرمود:

«فاطمه پاره تن من است. هر کس او را بیازارد، مرا آزرده است و هر کس او را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است».

حاکم در ذیل این روایت می نویسد: این حدیث، مطابق شرط شیخین صحیح است، ولی آن را نقل نکرده اند^(۲).

روایت ابن ابی شیبیه

ابوبکر بن ابی شیبیه نیز با يك سند، این داستان را در المصنّف خود آورده است. وی چنین روایت می کند: محمد بن بشر از زکریّا از عامر نقل می کند که گوید: علی، دختر ابوجهل را از عمویش حارث بن مغیره خواستگاری کرد، آن گاه در این مورد از رسول خدا صلی الله علیه وآله اجازه خواست. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «آیا از حَسَب و شرافت خانوادگی او می پرسی؟». علی عرضه داشت: از حَسَب و شرافت خانوادگی او آگاهم، ولی آیا اجازه این کار را به من می دهی؟ فرمود: «نه! فاطمه پاره تن من است و دوست ندارم که اظهار ناراحتی کند». علی گفت: من هم کاری نمی کنم که او ناراحت شود^(۳).

(۱) در این مورد با نکته لطیفی آشنا خواهید شد.

(۲) المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۷۳ شماره های ۷۴۴۹ — ۴۷۵۱.

(۳) المصنّف: ۷ / ۵۲۷ شماره ۶.

روایت احمد بن حنبل

احمد بن حنبل، امام حنبلی ها بیش از دیگران به این داستان پرداخته و آن را در دو کتاب *مسند* و *فضائل الصحابه* آورده است. متن روایات او این گونه است:

۱ — عبدالله از پدرش از وهب بن جریر از پدر او نقل می کند که از نعمان شنیدم که از زُهری از علی بن الحسین از مِسُور بن مخرمه نقل می کرد که می گفت: علی از . . . خواستگاری کرد . . .

۲ — عبدالله از پدرش از ابویمان از شعیب از زُهری از علی بن الحسین نقل کرده که مِسُور بن مخرمه به او خیر داده بود که علی بن ابی طالب از . . . خواستگاری کرد . . .

۳ — عبدالله از پدرش از یعقوب — پسر ابراهیم — از پدرش از ولید بن کثیر از محمد بن عمرو از ابن حلقله دؤلی^(۱) از ابن شهاب نقل می کند که علی بن الحسین به او گفت: زمانی که آن ها بعد از کشته شدن حسین بن علی از نزد یزید بن معاویه به مدینه آمدند، مِسُور بن مخرمه به دیدن او آمد و گفت علی بن ابی طالب از . . . خواستگاری کرد . . .

۴ — عبدالله از پدرش از هاشم بن قاسم از لیث — پسر سعد — نقل می کند که عبدالله بن عبیدالله بن ابی مُلیکه از مِسُور بن مخرمه نقل کرده است:

رسول خدا صلی الله علیه وآله بر فراز منبر بود، شنیدم که حضرتش می فرمود:

«خانواده هُشام بن مغیره از من اجازه خواستند تا دخترشان را به ازدواج علی بن ابی طالب درآورند . . .»^(۲).

۵ — عبدالله از پدرش از اسماعیل بن ابراهیم از ایوب از عبدالله بن ابی مُلیکه از عبدالله بن زبیر نقل می کند:

علی از دختر ابوجهل یادی کرد.

این مطلب به رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید و حضرتش فرمود:

«فاطمه پاره تن من است، آن چه او را بیازارد، مرا آزرده است و آن چه او را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است»^(۳).

همچنین در فصل «فضایل فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه وآله» از کتاب *مناقب الصحابه* چند گونه روایت آمده است:

۶ — عبدالله از پدرش از یحیی بن زکریّا از پدرش از شَعْبی نقل می کند:

علی علیه السلام از . . . خواستگاری کرد . . .

(۱) احمد بن حنبل در این جا محمد بن عمرو را غیر از ابن حلقله دؤلی دانسته است.

(۲) مسند احمد: ۵ / ۴۲۷ — ۴۳۰ شماره ۱۸۴۳۳.

(۳) مسند احمد: ۴ / ۵۷۱ شماره ۱۵۶۹۱.

۷ — عبدالله از پدرش از یزید از اسماعیل از ابی حنظله روایت می کند:

مردی از مردم مکه به او خیر داد که علی از . . . خواستگاری کرد . . .

۸ — عبدالله از پدرش از سُفیان از عمرو از محمد بن علی نقل می کند:

علی خواست با دختر ابوجهل ازدواج کند. وقتی این خبر به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله رسید، حضرتش بر

فراز منبر چنین فرمود:

«علی می خواهد با عوراء، دختر ابوجهل ازدواج کند. او حق ندارد دختر دشمن خدا و دختر رسول خدا را

در يك جا جمع کند؛ فاطمه پاره گوشت من است.»

۹ — عبدالله از پدرش از اسماعیل بن ابراهیم از ایوب از عبدالله بن ابی مُلیکه از عبدالله بن زبیر نقل

می کند:

علی در مورد دختر ابوجهل سخن می گفت، این مطلب به رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید، حضرتش

فرمود:

«إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، يُؤْذِينِي مَا آذَاهَا، وَيَنْصِبُنِي مَا أَنْصَبَهَا»

«فاطمه پاره تن من است، آن چه او را بیازارد مرا آزرده است و آن چه او را ناراحت کند، مرا ناراحت

کرده است.»

۱۰ — عبدالله از پدرش از هاشم بن قاسم از لیث از عبدالله بن عبیدالله بن ابی مُلیکه از مسور بن مخرمه نقل

می کند:

از رسول خدا صلی الله علیه وآله بر فراز منبر شنیدم که می فرمود:

«خانواده هُشام بن مغیره از من اجازه خواستند تا دخترشان را به ازدواج علی بن ابی طالب

درآورند . . .»

۱۱ — عبدالله از پدرش از ابویمان از شعیب از زُهری نقل می کند:

علی بن الحسین به من خیر داد که مسور بن مخرمه به او گفته بود که علی بن ابی طالب از دختر ابوجهل

خواستگاری کرد، در حالی که فاطمه همسر او بود . . .

وی در ادامه گفت: سپس علی از این خواستگاری دست کشید.

۱۲ — عبدالله از پدرش از عبدالرزاق از معمر از زُهری از عروه از ایوب از ابن ابی مُلیکه نقل می کند:

علی بن ابی طالب از دختر ابوجهل خواستگاری کرد و وعده ازدواج گذاشته شد . . . سپس علی از این

ازدواج دست کشید و آن را رها کرد.

۱۳ — عبدالله از پدرش از وهب بن جریر روایت می کند که: پدرم گفت: از نعمان شنیدم که از زُهری از علی بن الحسین از مِسْوَر بن مخرمه نقل می کرد که علی از . . . خواستگاری کرد . . .^(۱).

(۱) فضایل الصحابه: ۲ / ۷۵۴ — ۷۵۹.

بخش دوم

حدیث خواستگاری در مسندها و معجم های متأخر

روایت های مختلف از حدیث خواستگاری

روایت هیثمی

هیثمی یکی از علمای متأخر اهل سنت، در کتاب *مجمع الزوائد* روایت می کند که ابن عباس می گوید: علی بن ابی طالب از دختر ابوجهل خواستگاری کرد. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «اگر قصد ازدواج با او را داری پس دختر ما را به ما برگردان». حدیث خالد حدّاء در این جا پایان می یابد؛ اما در این حدیث اضافاتی هست که می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «به خدا سوگند! دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در زوجیت يك فرد جمع نمی شوند».

این روایت را طبرانی در هر سه معجم خود آورده و در *معجم کبیر* خود آن را به اختصار نقل کرده است. بزّار نیز این روایت را به اختصار نقل کرده است. هیثمی در ذیل این روایت می گوید: یکی از راویان آن، عبیدالله بن تمام است که او در نقل حدیث ضعیف است^(۱).

روایت ابن حجر عسقلانی

ابن حجر عسقلانی در کتاب *المطالب العالیه* به نقل این داستان می پردازد و می گوید که علی بن الحسین گفت: علی بن ابی طالب می خواست از دختر ابوجهل خواستگاری کند. عدّه ای گفتند: فکر نمی کنی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از این کار ناراحت شود؟ عدّه ای دیگر گفتند: او هم زنی مانند زن های دیگر است. گروه دیگری گفتند: البتّه پیامبر صلی الله علیه وآله از این کار ناراحت خواهد شد، که علی بن ابی طالب دختر دشمن خدا را بر سر دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله به ازدواج خود درمی آورد.

(۱) مجمع الزوائد: ۹ / ۳۲۷ شماره ۱۵۲۰۱.

در مورد این مطالب به رسول خدا صلی الله علیه وآله خبر دادند. حضرتش پس از حمد و ثنای خدا فرمود: «اینک چگونگی برخی می پندارند که من به خاطر فاطمه ناراحت نمی شوم، در حالی که فاطمه پاره تن من است. کسی حق ندارد که دختر دشمن خدا را بر سر دختر رسول خدا به ازدواج خود درآورد».

عسقلانی بعد از نقل این روایت می گوید: این حدیث مرسل است. اصل حدیث — که در صحیح آمده — به روایت مسوّر است که او برای علی بن الحسین نقل کرده است^(۱).

آری، علی بن الحسین علیهما السلام آن را برای زُهری نقل کرده است(!!!).

روایت متقی هندی

متقی هندی نیز این داستان را به دو سند در *کثر العمال* نقل کرده است:

۱ — شعی گوید: علی به نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و درباره دختر ابوجهل و خواستگاری او از عمویش حارث بن هشام پرسید.

پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله فرمود: در چه مورد از او می پرسی؟ آیا از حسَب و شرافت خانوادگی او می پرسی؟

گفت: نه، ولی می خواهم با او ازدواج نمایم، آیا این کار را دوست نداری؟

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «فاطمه پاره تن من است. من دوست ندارم که او غمگین یا خشمگین گردد».

علی گفت: هرگز کاری نمی کنم که باعث ناراحتی تو شود.

این روایت از طریق عبدالرزاق بن همام صنعانی نقل شده است.

۲ — ابن ابی مُلیکه گوید: علی بن ابی طالب از دختر ابوجهل خواستگاری کرد، تا آن جا که قرار ازدواج هم گذاشته شد.

وقتی این خبر به فاطمه رسید به پدرش گفت: مردم خیال می کنند که تو به خاطر دخترانت ناراحت و خشمگین نمی شوی. اینک ابوالحسن از دختر ابوجهل خواستگاری کرده و قرار ازدواج نیز گذاشته شده است.

پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله خطبه ای آغاز کرد و حمد و ثنای خدا را — آن چنان که شایسته است — به جای آورد. آن گاه از ابوالعاص بن ربیع یاد کرد و او را به جهت خوش رفتاریش ستود و گفت:

«فاطمه پاره تن من است. من می ترسم که او را به فتنه بیندازند. به خدا سوگند! دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا تحت اختیار یک فرد قرار نمی گیرند».

(۱) مطالب العالیه بزوائد المسانید الثمانیه: ۴ / ۶۷ شماره ۳۹۸۱.

پس از آن، علی درباره این ازدواج سکوت نمود و آن را رها کرد^(۱).
این روایت نیز از طریق عبدالرزاق بن همام صنعانی نقل شده است.

(۱) کنز العمال: ۳ / ۲۹۱ و ۲۹۲ شماره های ۳۷۷۳۴ و ۳۷۷۳۶.

بخش سوم
نگاهی به اسناد حدیث خواستگاری

طُرُق گوناگون حدیث خواستگاری

با توجه به آن چه نقل شد، طُرُق گوناگون روایت این حدیث را از صحاح، مسانید و دیگر منابع روایی ارائه نمودیم، و چنان که ملاحظه می شود، این سندها به ده نفر منتهی می شوند:

۱ — مِسْوَر بن مخرمه

۲ — عبدالله بن عَبَّاس

۳ — علی بن الحسین علیهما السلام

۴ — عبدالله بن زبیر

۵ — عُرْوَة بن زبیر

۶ — مُحَمَّد بن علی

۷ — سَویِد بن غفله

۸ — عامر شَعْبِي

۹ — ابن ابی مُلِیکه

۱۰ — مردی از مکه

اینک چگونگی و موارد نقل این افراد را به دقت بررسی می نمایم.

ابن عَبَّاس

روایت ابن عَبَّاس فقط از طریق ابوبکر بزار و طبرانی نقل شده است، همان گونه که در مجمع الزوائد آمده بود. البته همان جا متوجه شدیم که ابوبکر هیثمی بعد از نقل این روایت گفت:

یکی از راویان آن، عبیدالله بن تمام است که او در نقل حدیث ضعیف است.

نگارنده می گوید: ابن حجر از همین عبیدالله بن تمام یاد کرده و گفته است که این روایت از روایات منکر

اوست.

ابن حجر در ادامه می گوید: دارقطنی، ابوحاتم، ابوزرعه و دیگران او را تضعیف کرده اند.

ابوحاتم در مورد او می گوید: عبیدالله در نقل حدیث قوی نیست، او احادیث منکری را روایت کرده است . . .

ساجی او را این گونه توصیف می کند: او فرد دروغگویی است، و احادیث منکری را نقل کرده است. ابن جارود و عُقیلی این حدیث را نقل کرده و به جای عبیدالله بن تمام، از خالد از عِکْرَمَه از ابن عباس روایت کرده اند که می گوید: علی، از دختر ابوجهل خواستگاری کرد. پیامبر صلی الله علیه وآله برای او پیغام فرستاد که اگر می خواهی ازدواج کنی، دخترمان را به نزد ما بازگردان^(۱).

علی بن الحسین علیهما السلام

ابن حجر عسقلانی این روایت را از طریق علی بن الحسین علیهما السلام نقل کرده است. او پس از نقل روایت می گوید: اصل این روایت — که در صحیح آمده — به روایت مسور است که او برای علی بن الحسین روایت کرده است.

در پاورقی چنین آورده است:

«بوصیری می گوید: حارث آن را با سندی منقطع و ضعیف — به جهت تضعیف علی بن زید بن جدعان — روایت کرده است و اصل آن — که در صحیح آمده — روایت مسور است.»
گفتنی است که ما در مورد روایت مسور به تفصیل سخن خواهیم گفت.

عبدالله بن زبیر

ترمذی، احمد بن حنبل، حاکم و ابو نعیم^(۲) این داستان را از ایوب سختیانی از ابن ابی مُلیکه از عبدالله بن زبیر نقل کرده اند.

ترمذی می گوید: احتمال دارد که ابن ابی مُلیکه آن را، هم از مسور و هم از عبدالله بن زبیر شنیده باشد. ابن حجر می گوید: دارقطنی و دیگران طریق روایت مسور را ترجیح داده اند و بدون شك این طریق محکم تر است؛ زیرا مسور در این حدیث، داستانی طولانی را نقل کرده که در باب دامادهای پیامبر صلی الله علیه وآله بیان شده است. آری، امکان دارد که ابن زبیر فقط همین فراز از داستان را شنیده باشد، یا این که آن را از مسور شنیده و به طور مرسل نقل کرده است^(۳).

(۱) لسان المیزان: ۴ / ۱۱۷.

(۲) حلیة الأولیاء: ۲ / ۵۰.

(۳) فتح الباری: ۷ / ۱۳۲.

اگر ابن زبیر روایت را از مسوَر شنیده باشد، ما درباره حدیث او در بحث درباره روایت مسوَر به تفصیل سخن خواهیم گفت. اما اگر او خودش راوی حدیث باشد، بدین معنا که خودش آن را از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده باشد، این امر غیر ممکن است؛ چرا که او در سال اول هجری به دنیا آمده و در آن زمان کودکی خردسال بوده است^(۱). گذشته از این، موقعیت او در دشمنی با علی و اهل بیت علیهم السلام و بلکه با خود پیامبر صلی الله علیه وآله آشکار و معلوم است.

او مدّت ها از بردن نام پیامبر در خطبه های نماز جمعه خودداری می کرد. وقتی مردم در این مورد بر او خرده گرفتند، در پاسخ گفت: من از بردن نام پیامبر صلی الله علیه وآله روگردان نیستم؛ ولی او خاندان بدی دارد که هر گاه از او یاد می کنم، گردن هایشان را می کشند و من دوست دارم آن ها را به زمین بکوبم(!!!). ناگفته نماند کسی که از عبدالله بن زبیر روایت کرده، مؤذن خاصّ او ابن ابی مُلیکه است، و شرح حالش در ادامه بیان خواهد شد.

عُرْوَة بن زبیر

این داستان را ابوداوود به سند خود از طریق زُهَری از عُرْوَة بن زبیر نقل کرده است. ما روایت او را از طریق دیگری نیافتیم. این روایت، از چند جهت منکر است:

۱ — روایت مرسل است، چون عروه در دوران حکومت عمر، در سال ۱۹ به دنیا آمد.
۲ — عروه از کسانی است که به دشمنی و کینه توزی با امیر مؤمنان علی علیه السلام مشهور و معروف است. شاگرد ویژه اش (یعنی زُهَری) او را به جعل و وضع حدیث برای عیب جویی و طعنه زدن بر علی علیه السلام توصیف کرده است.

معمر گوید: زُهَری دو روایت از عروه و عایشه در مورد علی داشت. روزی از او درباره آن ها پرسیدم. گفت: با آن ها و روایاتشان چه کار داری؟ خدا نسبت به آن ها آگاه تر است؛ ولی من آن ها را در مورد حقوق بنی هاشم متّهم می کنم^(۲).

فراتر این که فرزندش یحیی نیز او را به بدگویی و دشنام دادن به علی علیه السلام متّهم می سازد. این ویژگی حسّاسی است که از مصادیق این حدیث صحیح — که در آن اختلافی نیست — قرار می گیرد که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

«لَا يَحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ»^(۳)

(۱) به شرح حال او در «الإصابة» و «أسد الغابه» نگاه کنید.

(۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۴ / ۶۴.

(۳) البداية والنهاية: ۷ / ۳۹۱، تاریخ الاسلام: ۳ / ۶۳۴، الوافی بالوفیات: ۲۱ / ۱۷۹، الکامل: ۴ / ۲۲۶، تاریخ بغداد: ۸ / ۴۱۶.

«تو را دوست نمی‌دارد مگر مؤمن و دشمن نمی‌دارد مگر منافق».

یحیی بن عروه همواره می‌گفت: هر گاه پدرم به یاد علی می‌افتاد به او دشنام می‌داد^(۱).

یادآوری می‌شود که در شرح حال زُهری مطالب بیشتری در این زمینه بیان خواهد شد و همه آن‌ها همین مطلب را تأکید می‌کنند که دشمنی او با حضرت علی علیه السلام سابقه داشته است تا جایی که او، با وجود کم بودن سنش، به همراه عده‌ای از یاران خود، در جنگ جمل شرکت کرد و در برابر آن حضرت قرار گرفت^(۲).

عروه، حدیثی در فضیلت زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله جعل کرده که در آن چنین آمده است:

رسول خدا صلی الله علیه وآله می‌گفت: «زینب، بهترین دختران من است»^(۳).

هنگامی که این حدیث ساختگی به علی بن الحسین علیهما السلام رسید، به نزد او رفت و فرمود: این چه

حدیثی است که از قول تو شنیده‌ام، تو آن را نقل می‌کنی تا از مقام و منزلت فاطمه بکاهی؟!!

عروه گفت: دیگر آن را نقل نمی‌کنم.

هیثمی می‌گوید: راویان این حدیث، راویان حدیث‌های صحیح هستند^(۴).

بنا بر این، روایت کسی که حال و وضعش این گونه است در موضوعی با این اهمیت پذیرفته نمی‌شود. البته

این نکته بر کسانی که به نقد حدیث و رجال آگاه هستند، معلوم و آشکار است.

گذشته از این‌ها، کسی که این روایت را از ابن زبیر نقل کرده، همان زُهری است که به تفصیل در مورد

او سخن خواهیم گفت.

محمد بن علی

محمد بن علی، همان محمد بن حنفیه است که روایت او را احمد بن حنبل از طریق سُفیان بن عُیینه از

عمرو بن دینار نقل کرده است. این سند حدیث را فقط در کتاب فضایل احمد بن حنبل یافتیم، و از بزرگان

حدیث عامه فرد دیگری آن را روایت نکرده است و خود او نیز در مسندش آن را نیاورده است. محقق کتاب

فضایل در پاورقی آن گفته است:

این حدیث مرسل است و محمد بن حنفیه آن را به کسی اسناد نداده است.

مرسل بودن این حدیث به این جهت است که نوشته‌اند: اساساً عمرو بن دینار از محمد بن حنفیه روایتی

نشنیده است. از این رو، نام محمد در میان کسانی که عمرو از آن‌ها روایت کرده، نیامده است، بلکه تصریح

شده است که او این حدیث را از کسانی که در زمره مشایخ او به شمار می‌آیند نشنیده است.

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۴ / ۱۰۲.

(۲) تهذیب التهذیب: ۷ / ۱۶۱.

(۳) المعجم الاوسط: ۵ / ۸۰.

(۴) مجمع الزوائد: ۹ / ۳۴۲ شماره ۱۵۲۳۱.

به عنوان نمونه: ابن عباس، نخستین کسی است که ابن حجر نام او را در ردیف کسانی که عمرو بن دینار از آن ها روایت کرده، آورده است. آن گاه ابن حجر از ترمذی نقل می کند که می گوید بخاری گفت: عمرو بن دینار حدیث عمر در مورد گریه بر مردگان را از ابن عباس نشنیده است.

ابن حجر می گوید: به نظر من، مقتضای این سخن این است که عمرو بن دینار، تدلیس گر باشد^(۱).

آن چه بیان شد از جهت ارسال روایت به محمد بن حنفیه بود.

گذشته از این، محمد بن علی علیه السلام از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله نبود؛ بلکه امیر مؤمنان علی علیه السلام مدتی بعد از وفات حضرت زهرا سلام الله علیها با مادر او ازدواج کرد. بنا بر این، روایات او از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مرسل خواهند بود، و این جنبه دیگری از ارسال این روایت است.

سوید بن غفله

حاکم نیشابوری روایت سوید را از احمد بن حنبل به سندش از شَعْبِي از سوید نقل کرده است، ولی ما آن را نزد دیگران نیافتیم. البته حاکم آن را صحیح دانسته است، اما ذهبی در کتاب *تلخیص* خود می گوید: این حدیث، حدیثی مرسل قوی است.

مرسل بودن آن روشن است، چرا که سوید، رسول خدا صلی الله علیه وآله را درک نکرده بود؛ او هنگامی به مدینه آمد که مردم دست هایشان را از کار دفن جنازه پیامبر صلی الله علیه وآله تکانده بودند.

شگفتا از حاکم! چگونه آن را صحیح دانسته است!

همچنین شگفتا از ذهبی! چرا که این حدیث را از احمد بن حنبل از طریق شَعْبِي از سوید بن غفله نقل می کند . . . و درباره آن سکوت می نماید(!)^(۲).

و شگفتا از ابن حجر و قسطلانی! چگونه بر صحت سند این حدیث با حاکم موافقت می کنند، با این که تصریح می نمایند که سوید، رسول خدا صلی الله علیه وآله را ندیده است!^(۳) البته عینی نیز به همین ترتیب عمل کرده است!^(۴)

عامر شعبی

آن سان که در *کتر العمال* آمده و ابن ابی شیبیه نیز در *المصنف* آورده است — چنان که گذشت — عبدالرزاق بن همام روایت عامر شعبی را نقل کرده است؛ زیرا منظور او از عبارت « . . . از عامر » که در سند روایت آمده، همین عامر شعبی است و احمد حنبل نیز آن را در کتاب *فضایل* آورده است.

اما مسلم است که مرگ شعبی بعد از سال صد بوده و مشهور است که او شش سال قبل از پایان حکومت عمر متولد شده است^(۱).

(۱) تهذیب التهذیب: ۸ / ۲۵ و ۲۶.

(۲) سیر اعلام النبلاء: ۲ / ۱۲۴ و ۱۲۵.

(۳) ارشاد الساری: ۱۱ / ۵۱۷، فتح الباری: ۹ / ۴۱۰.

(۴) عمدة القاری: ۲۰ / ۲۱۲.

از این رو، این روایت با این سند، مرسل است، هر چند ممکن است عامر آن را از سوید بن غفله روایت کرده باشد. البتّه حاکم و احمد نیز آن را این گونه روایت کرده اند؛ و روشن شد که در این صورت نیز، مرسل است.

این در صورتی است که از طعن ها و قدح های که بر شَعْبِی وارد شده است چشم پوشی کنیم، که مهم ترین آن ها این است که او از جمله جعل کنندگان حدیث علیه اهل بیت علیهم السلام بوده است. از همو روایت شده است که گفت: «ابوبکر صدیق! بر جنازه فاطمه، دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله نماز گزارد و بر او چهار تکبیر گفت»^(۲).

همچنین او گفته است: «وقتی که فاطمه درگذشت، علی او را شبانه دفن کرد و زیر بغل های ابوبکر را گرفت و او را برای نماز بر جنازه او جلو انداخت»^(۳).

بی تردید این مطلب دروغ است تا جایی که ابن حجر ناگزیر شده است که بگوید: در حدیث او ضعف و انقطاعی وجود دارد^(۴).

همچنین شَعْبِی از بسیاری از اصحاب روایت کرده است که در میان آن ها افرادی همچون علی علیه السلام، ابو سعید خُدَری، زید بن ثابت، عبدالله بن عمر، امّ سلمه و عایشه وجود دارند، و علما تصریح کرده اند که او اصلاً آن ها را ندیده و سخنی از آن ها نشنیده است^(۵).

گذشته از این، کسی که در این جا از شَعْبِی روایت کرده، زکریّا بن ابی زائده است. او کسی است که رجال شناسان و اصحاب جرح و تعدیل بر او طعن زده اند.

ابن ابی لیلی در مورد زکریّا می گوید: او ضعیف است.

ابوزرعه می گوید: او در حدیث از شَعْبِی بسیار تدلیس کرده است.

ابوحاتم در مورد زکریّا این گونه اظهار نظر می کند: حدیث او سست است. او همواره تدلیس می کرد و گفته شده است که مسائلی را که از شَعْبِی روایت می کرده، از او نشنیده بود.

ابوداوود می گوید: او تدلیس می کرد.

(۱) تهذیب التهذیب: ۵ / ۶۲.

(۲) طبقات ابن سعد: ۸ / ۲۴.

(۳) کتر العمال: ۱۳ / ۲۹۵ شماره ۳۷۷۵۶.

(۴) الإصابه: ۸ / ۲۶۷.

(۵) این در حالی است که هر دو روایت از احمد بن حنبل و با يك سند نقل شده است که یکی را احمد در کتاب فضایل و دیگری را حاکم در المستدرک آورده است.

پسرش یحیی بن زکریّا می گوید: اگر می خواستم، راوی میان پدرم (زکریّا) و شَعْبی را برای تو نام می بردم^(۱).

و از این جا معلوم می شود که این شخص — علاوه بر این که ضعیف بوده — کارش نسبت دادن احادیث بی اساس به شَعْبی بوده، و — چنان که می دانیم — حدیث مورد بحث ما نیز از شَعْبی است!

فراتر این که، کسی که در این جا از زکریّا بن ابی زائده روایت کرده، پسرش یحیی است. و یحیی قاضی هارون در مدائن بود و همان جا دار فانی را وداع گفت.

ابوزرعه در مورد زکریّا می گوید: به ندرت اشتباه می کرد، اما هر گاه که اشتباه می کرد، خطاهای بزرگی از او سر می زد.

ابونعیم می گوید: زکریّا اهلّیت و شایستگی ندارد که از او روایت شود^(۲).

این وضعیّت روایت عامر شَعْبی و طریق روایت از اوست. آن چه بیان شد صرف نظر از این است که شَعْبی از قاضیان و ندیمان سلاطین ستم پیشه، همچون عبدالملک بن مروان و دیگران بود، که همگی از دشمنان اهل بیت طاهرین علیهم السلام بودند^(۳).

ابن ابی مُلیکه

این داستان ساختگی از ابن ابی مُلیکه به سه گونه نقل شده است:

۱ — با اسناد به مِسُور بن مخرمه، آن سان که بُخاری در دو مورد، و مُسلم، ترمذی و دیگران در يك مورد نقل کرده اند.

۲ — با اسناد به عبدالله بن زبیر، همان گونه که ترمذی روایت کرده است.

۳ — به صورت مرسل، آن سان که در المصنّف عبدالرزاق آمده است.

این روایت مرسل به یکی از دو نفر برمی گردد: یا مِسُور یا عبدالله بن زبیر و یا هر دو تن، که بعضی چنین احتمال داده اند. ما در این مورد به هنگام بحث از روایت ترمذی از عبدالله بن زبیر، سخن گفتیم.

در مورد روایت او از ابن زبیر باید بگوییم که به جهت عدم اعتبار ابن زبیر، این روایت از درجه اعتبار ساقط است، و پیش از این درباره آن بحث کردیم.

ولی درباره حدیث مِسُور با تفصیل بیشتری سخن خواهیم گفت.

(۱) تهذیب التهذیب: ۳ / ۲۹۳.

(۲) تهذیب التهذیب: ۱۱ / ۱۸۴ و ۱۸۵.

(۳) نگاه کنید به: تاریخ یعقوبی: ۲ / ۲۸۰.

مردی از مکه

درباره این راوی گمنام مکی، در سند روایت احمد بن حنبل در کتاب فضایل این گونه آمده است: «ابی حنظله از مردی از اهل مکه نقل می کند».

در روایتی که حاکم نقل کرده، چنین آمده است: «از ابی حنظله از مردی از اهل مکه».

در این جا لازم است این سند از چند جهت بررسی شود:

۱ — در سند این روایت اضطراب مشاهده می شود.

در يك جا ابو حنظله حدیث را از مردی مکی و او از علی علیه السلام روایت می کند، و در جای دیگر ابو حنظله خودش همان مرد مکی است که به طور مستقیم از علی علیه السلام روایت می کند(!!).

افزون بر این، هر دو روایت از احمد بن حنبل با يك سند نقل شده است که او یکی را در کتاب الفضایل آورده و دومی را حاکم در المستدرک آورده است.

۲ — ابوحنظله کیست؟ و این مرد مکی چه کسی است؟

حاکم این روایت را نقل کرده، بدون آن که بعد از نقل آن چیزی بگوید.

ولی ذهی پس از نقل آن می گوید: من می گویم که این حدیث، مرسل است.

این بدان معناست که ابو حنظله به طور مستقیم از علی علیه السلام روایت نکرده، بلکه از مردی از اهل مکه

— که معلوم نیست چه کسی است — روایت کرده است.

۳ — تنها طریق این روایت از ابو حنظله چنین است: «یزید بن هارون از اسماعیل بن ابی خالد از

ابو حنظله».

در این طریق یزید بن هارون در اول سلسله سند قرار دارد و در مورد او آن قدر طعن و جرح شده که

برای رد کردن روایاتش کافی است.

یحیی بن معین درباره یزید می گوید: او در روایت از اصحاب حدیث، تدلیس می کرد؛ چرا که آن ها را از

یکدیگر تمییز نمی داد و پروایی نداشت که از چه کسی روایت می کند^(۱).

این وضعیت حدیثی است که حاکم آن را بر صحیح مسلم و بخاری استدرک کرده است(!!).

(۱) تهذیب التهذیب: ۱۱ / ۳۲۱.

بخش چهارم
سخنی در مورد روایت مسنور

بررسی روایت مسور

با توجه به آن چه بیان شد، طریقی که اصحاب صحاح همگی بر آن اتفاق نظر دارند، همان طریق روایت نخست (روایت مسور) است و این تنها طریقی است که بخاری، مسلم، نسائی^(۱) و ابن ماجه آن را نقل کرده اند.

البته ترمذی تنها کسی است که این روایت را از ابن زبیر نقل کرده، که با احتمالی که او درباره این حدیث داده است آشنا شدیم. ابو داوود نیز تنها کسی است که این روایت را از عروه نقل کرده است که وضعیّت او نیز بیان شد.

بنا بر این، حدیثی که در نزد همگی آن ها قابل اعتماد و صحیح است، همان حدیث مسور بن مخرمه است.

از بررسی های گذشته، روشن شد که روایاتی که اینان از مسور نقل کرده اند، به دو نفر منتهی می شود:

۱ — علی بن الحسین، امام زین العابدین علیه السلام.

۲ — عبدالله بن عبیدالله بن ابی مُلیکه.

تنها راوی که روایت خواستگاری را از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است کسی جز محمد بن شهاب زُهری نیست.

ولی راویانی که از ابن ابی مُلیکه نقل کرده اند دو نفر هستند:

۱ — لیث بن سعد.

۲ — ایوب بن ابی تیمیه سَختیانی.

دارمی، بخاری، مسلم، احمد، ابن ماجه و . . . این حدیث را از ابویمان^(۲) از شعیب از زُهری روایت کرده اند.

همچنین بخاری، مسلم، ابو داوود و احمد . . . این حدیث را از ولید بن کثیر از محمد بن عمرو بن حلقه از زُهری روایت کرده اند.

مسلم این روایت را از طریق نعمان از زُهری نقل کرده است.

(۱) خصائص امیرالمؤمنین علی علیه السلام: ۱۸۳ و ۱۸۴ شماره های ۱۳۳ و ۱۳۴.

(۲) همان گونه که گذشت ابویمان در سلسله سند حدیث سوم بخاری و مسلم، حدیث دوم ابن ماجه و احمد بن حنبل قرار دارد.

ما در این نوشتار مختصر در صدد بحث در مورد ابویمان، حَکَم بن نافع و روایت او از شعیب — که همان ابن حمزه کاتب زُهری است —^(۱) و روایات خودِ شعیب نیستیم و تنها اشاره می‌کنیم که علما در این باره سخنان بسیاری گفته‌اند، تا جایی که بعضی گفته‌اند: ابویمان، هیچ حدیث یا حتی کلمه‌ای از شعیب نشنیده است!!^(۲)

نکته دیگر این که، این دو نفر از مردم شهر «حَمِص» بودند و مردم آن شهر سرسخت‌ترین دشمنان امیر مؤمنان علی علیه السلام در آن زمان بودند و حماقت آن‌ها ضرب المثل بوده است.^(۳)

همچنین در صدد بررسی احوالات ولید بن کثیر نیستیم که از فرقه‌های خوارج و اباضی مذهب بوده است.^(۴)

همچنین درباره‌ی ایوب و لیث، که از مردم مصر بودند، سخن نمی‌گوییم، بلکه فقط متذکر می‌شویم که مردم مصر از عثمان، عیب جویی و بدگویی می‌کردند اما از زمانی که لیث در مصر موقعیت و شهرت پیدا کرد و به بیان روایاتی در فضیلت عثمان پرداخت، مردم از عیب جویی و بدگویی عثمان دست برداشتند.^(۵)

همچنین درباره‌ی نعمان بن راشد حَزْرَی بحث نمی‌کنیم، او کسی است که علما در مورد او گفته‌اند:
— قَطَّان او را به شدت تضعیف کرده است.

— احمد بن حنبل درباره‌ی اش گفته که حدیث او مضطرب است.

— ابن مَعین گفته است که او در نقل حدیث ضعیف است.

— بُخاری و ابوحاتم گفته‌اند که در روایات او غلط‌های بسیاری است.

— ابن ابی حاتم در مورد دیگری گفته است: بُخاری او را در ردیف ضعفا آورده است.

— ابو داوود گفته است که او ضعیف است.

البته نَسَای و عُقَیْلَی نیز درباره‌ی او همین را گفته‌اند.^(۶)

از همه این مطالب می‌گذریم، و قبل از کنکاش درباره‌ی مِسُور و حدیث او، فقط به بحث و تحقیق در احوال ابن ابی مُلَیکَه و زُهری — بر اساس نظرات بزرگان اهل سنت — بسنده می‌کنیم.

(۱) تهذیب التهذیب: ۴ / ۳۱۸ و ۳۱۹.

(۲) همان: ۲ / ۳۹۶ و ۳۹۷.

(۳) معجم البلدان: ۲ / ۳۴۹.

(۴) تهذیب التهذیب: ۱۱ / ۱۳۱.

(۵) همان: ۸ / ۴۰۴.

(۶) تهذیب التهذیب: ۱۰ / ۴۰۴.

ابن ابی مُلیکه

درباره ابن ابی مُلیکه همین بس که بدانیم او قاضی عبدالله بن زبیر و مؤذن خاص او در دوران حکومتش بوده است. ابن زبیر بعد از هلاکت یزید، در مکه و در بعضی از شهرهای حجاز حکومت تشکیل داد^(۱). البته قبل از این، به سیاست عملی ابن زبیر در دشمنی با اهل بیت علیهم السلام اشاره ای کردیم و دقت در آن برای آگاهی از وضعیت ابن ابی مُلیکه که قاضی و شخص مورد اعتمادش بوده، کافی است.

زُهری

زُهری یکی از روایان اصلی در بیشتر روایات این داستان است. او کسی است که خبر مورد اعتماد حدیث شناسان اهل سنت را به نقل از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است (!!). بنا بر این، درباره او به تفصیل سخن می گوئیم.

زُهری از جمله منحرفان از امیر مؤمنان علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام بود. این دشمنی در مورد او شهرت بسیاری یافت، به طوری که تاریخ نویسان و محدثان او را در ردیف منحرفان از اهل بیت علیهم السلام شمرده اند.

ابن ابی الحدید معتزلی به این مطلب اشاره می کند و می گوید:

جریر بن عبدالحمید از محمد بن شیبیه روایت کرد و گفت: وارد مسجد مدینه شدم، زُهری و عروّه بن زبیر نشسته بودند و از علی بدگویی می کردند. این مطلب به گوش علی بن الحسین رسید. به مسجد آمد و کنار آن ها ایستاد و گفت: اما تو ای عروه! پدرم از دست پدرت به خدا شکایت کرد و او را به داوری فرا خواند و خداوند به نفع پدرم و علیه پدر تو حکم کرد.

اما تو ای زُهری! اگر در مکه بودی، دم آهنگری پدرت را به تو نشان می دادم^(۲).

و این کلام از آن حضرت اشاره به یهودی زاده بودن زُهری است زیرا حرفه مذکور در آن تاریخ شغل یهودیان مکه بود، و دشمنی یهود با رسول الله صلی الله علیه وآله و خاندان او برای همگان ثابت و آشکار است. موضوعی که دشمنی زُهری با امیر مؤمنان علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام را تأکید می کند، تلاش او برای انکار مناقب امیر مؤمنان علی علیه السلام — از جمله انکار تقدم آن حضرت در اسلام بر عموم یاران رسول الله صلی الله علیه وآله — است.

ابن عبدالبر می گوید که معمر در کتاب جامع خود از زُهری نقل می کند که گفته است: کسی را نمی شناسیم که پیش از زید بن حارثه اسلام آورده باشد. عبدالرزاق می گوید: کسی را سراغ نداریم که چنین گفته باشد، مگر زُهری^(۳).

(۱) تهذیب التهذیب: ۵ / ۲۷۲.

(۲) شرح نهج البلاغه: ۴ / ۱۰۲.

(۳) الإستیعاب: ۲ / ۱۱۷.

در تکمیل آگاهی از دشمنی زُهری با امیر مؤمنان علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام همین بس که او از عمر بن سعد ملعون، قاتل امام حسین علیه السلام روایت نقل می کرد. ذهبی در این باره می گوید:

عمر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش روایت کرده، ابراهیم و ابو اسحاق از او روایت کرده اند، و زُهری و قتاده به طور مرسل از او روایت نقل کرده اند.

ابن معین می گوید: چگونه کسی که حسین را کشته است، می تواند موثق باشد؟!^(۱).
از طرفی، زُهری از عمّال و کارگزاران بنی امیه و محکم کنندگان پایه های سلطنت آن ها بود، به طوری که این امر را تمام دانشمندان و زاهدان زمانش بر او عیب می گرفتند.

علامه عبدالحق دهلوی در کتاب *رجال المشکاة* در شرح حال زُهری می گوید:
او به واسطه همنشینی با امرا، به کمی دیانت و دینداری دچار شده بود و دانشمندان و زاهدان معاصر او، این امر را بر او عیب می گرفتند و او را سرزنش می کردند.

وی در پاسخ می گفت: من در خیر آن ها شریک هستم، با شرّ آن ها کاری ندارم (!!).
به او می گفتند: آیا نمی بینی آن ها به چه کارهایی مشغول هستند؟ اما او ساکت می ماند و پاسخ نمی داد.
بر همین اساس، ابن معین او را طعن و قدح کرده است. حاکم از ابن معین نقل می کند و می گوید:
محکم ترین سندها، طریق اعمش از ابراهیم از علقمه از عبدالله است.

کسی به او گفت: اعمش هم مثل زُهری است؟
ابن معین گفت: آیا می خواهی اعمش همانند زُهری باشد؟!
زُهری در مال و ثروت غرق بود و برای امویان کار می کرد، در حالی که اعمش فقیری صبور بود که از سلاطین و امرا دوری می جست و به وسیله قرآن راه ورع و پارسایی را می پیمود^(۲).

به همین مناسبت امام زین العابدین علیه السلام نامه ای به زُهری نوشت و در آن، او را موعظه فرمود، و خدا و روز رستاخیز را به او تذکر داد و او را از آثار بد حضور در کاخ های سلاطین، آگاه ساخت. در بخشی از این نامه چنین آمده است:

«إنّ أدنی ما کتمت وأخفّ ما احتملت أن آنست وحشة الظالم، وسهلت له طریق الغی . . .
جعلوك قطباً أداروا بك رحی مظالمهم، وجسراً یعبرون علیك إلی بلایاهم، وسلماً إلی ضلالتهم، داعياً إلی
غیهم، سالکاً سیلهم . . .
احذر فقد بُئیت، وبادر فقد أُجّلت . . .
ولا تحسب أنّی أردت تویبک وتعینک وتعیرک، لکنّی أردت أن ینعش الله ما فات من رأیک، ویرد إلیک
ما عزب من دینک . . .»

(۱) الکاشف: ۲ / ۳۰۱.

(۲) تهذیب التهذیب: ۴ / ۲۰۴.

أما ترى ما أنت فيه من الجهل والغرّة؟! وما الناس فيه من البلاء والفتنة؟! . . .
فأعرض عن كلّ ما أنت فيه حتّى تلحق بالصالحين؛ الَّذِينَ دُفِنُوا فِي أَسْمَاهُمْ، لاصقاً بطونهم بظهورهم . . .
ما لك لا تنتبه من نعستك وتستقبل من عشرتك فتقول: واللّٰه! ما قمتُ لله مقاماً واحداً ما أحييتُ به له ديناً،
أو أمتُّ له فيه باطلاً؟!»

«کمترین چیزی که پنهان داشتی و سبک ترین چیزی که از آن چشم پوشیدی، این است که با تنهایی
ستمگران خو گرفته ای و راه سرکشی را برای آنان هموار کرده ای . . .
آن ها تو را محوری قرار دادند که سنگ آسیای ستمگیشان را به دور تو بچرخانند و پلی که از روی آن
به سوی گرفتاری هایشان عبور کنند. آنان تو را نردبانی به سوی گمراهیشان، دعوت کننده ای به
سرکشی هایشان و پیماننده راهشان برگزیده اند . . .

من اکنون به تو هشدار دادم پس ترتیب اثر بده و تا مهلتی که [از خدا] داری تمام نشده، عجله کن!
گمان نکن که قصد توییح، سرزنش و عیب جویی تو را دارم، بلکه خواستار آن هستم که خداوند تو را از
غفلتی که تا کنون داشتی خارج کرده و هر چه از دینت را که از دست داده ای به تو برگرداند . . .
آیا این جهل و غروری که خود در آن هستی و این بلا و فتنه ای که مردم در آن هستند، نمی بینی؟! . . .
بنا بر این، از همه آن چه که در آن هستی، روی بگردان و آن ها را رها کن تا به صالحان و شایستگان
پیوندی؛ همان هایی که در لباس های کهنه خود دفن شدند در حالی که شکم هایشان به پشتشان چسبیده
بود . . .

تو را چه شده است که از این چرت و خواب بیدار نمی شوی و جلوی سقوط خودت را نمی گیری؟! و
نمی گویی: به خدا سوگند! يك بار هم در مقامی برای رضای خدا به پا نخاستم تا در آن مقام برای او دین
حقی را زنده کنم، یا باطلی را بمیرانم»^(۱).

گذشته از این ها، زُهری دشمنی با اسلام و پیامبر و اهل بیت علیهم السلام را از پدرانش به ارث برده بود.
ابن خلّکان در شرح حال او می نویسد:

(۱) تحف العقول عن آل الرسول: ۲۷۴ — ۲۷۷، نوشته ابن شعبه حرّان از علمای امامیه در قرن چهارم هجری.
غزالی این نامه را در کتاب احیاء علوم الدین (۲ / ۱۴۳) آورده، ولی گفته است: «هنگامی که زُهری با امرا همنشین شده بود، یکی از
برادران دینی او نامه ای برای وی نوشت».

او این نامه را به يك برادر دینی نسبت می دهد و نام امام زین العابدین علیه السلام را نمی آورد.
در هر حال، از عبارت غزالی نیز همین مقصود حاصل می شود که همان نامه امام زین العابدین علیه السلام است. بسیاری از کسانی که
در این موضوعات و نظایر این ها مطالبی نوشته اند، هر گاه به آثار امامان اهل بیت علیهم السلام رسیده اند، نام آن ها را — به جهت یا
هدفی دیگر — مخفی کرده اند.

به عنوان نمونه مناوی در کتاب الکواکب الدرّیه (۱ / ۲۰۸) همین گونه عمل کرده است. او قضیه توبه بُشر حانی به دست امام کاظم
علیه السلام را نقل می کند، ولی نام امام علیه السلام را ذکر نمی کند. البتّه نظیر این مطالب زیاد است که بیان آن ها به طول می انجامد.

پدر پدربزرگ او، عبدالله بن شهاب، در جنگ بدر در سپاه مشرکان حاضر شد. وی از افرادی بود که در جنگ احد پیمان بستند که اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله را دیدند، حتماً او را بکشند، مگر این که کشته شوند.

نقل شده است که به زُهری گفتند: آیا جدّ تو در جنگ بدر شرکت داشت؟

گفت: آری، ولی از آن طرف. یعنی او در سپاه مشرکان بود.

پدر او همراه مصعب بن زبیر بود. خود زُهری از ملازمان عبدالملک بود و پس از او با هُشام بن عبدالملک بود. یزید بن عبدالملک از او خواست تا مقام قضاوت را بپذیرد^(۱).

اکنون که وضعیّت زُهری و جایگاه او نزد امام علی بن الحسین علیهما السلام روشن شد، آیا می توان پذیرفت که امام علیه السلام چنین حدیثی را که در آن عیب جویی و کاستی بر جدّش رسول امین صلی الله علیه وآله، مادرش زهرا علیها السلام و پدرش امیر مؤمنان علی علیه السلام است، برای او بیان کرده باشد؟

ولی نکته این جاست که روش زُهری چنین است که هنگامی که می خواهد حدیثی را که به ضرر پیامبر و عترت او علیهم السلام یا بر خلاف سنت ایشان است، جعل کند، آن را از زبان یکی از همین خاندان نقل می کند تا آن را به مردم بقبولاند.

یک روایت را به عنوان نمونه نقل می کنیم: زُهری حدیثی را از قول پسر محمد بن علی (ابن حنفیه) جعل کرده است که او از پدرش امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت کرده که وقتی آن حضرت شنید که ابن عباس متعه را جایز می داند به او گفت: «تو مردی پریشان و گمراه هستی، رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز خبیر از متعه و از خوردن گوشت چهارپایان اهلی نهی کرد».

این همان حدیثی است که بزرگان اهل سنت همانند بیهقی، ابن عبدالبرّ، سهیلی، ابن قیّم، قسطلانی، ابن حجر عسقلانی و دیگر شارحان احادیث، حکم به بطلان آن داده اند^(۲).

ولی او — که می دانست حلال بودن متعه از مذهب اهل بیت علیهم السلام است — این حدیث را از زبان فردی از خود اهل بیت علیهم السلام از قول سیّد و سرور آن ها، امیر مؤمنان علی علیه السلام، آن هم در ردّ بر ابن عباس و به این تعبیر جعل می کند.

البته اگر چه او از مشهورترین افرادی است که به کار زشت و قبیح جعل روایت اقدام کرده است!! اما هرگز نباید چنین تصوّر کرد که جعل روایت از قول اهل بیت علیهم السلام مختص به زُهری بوده است.

(۱) وفيات الاعیان: ۴ / ۱۷۸.

(۲) ما در مورد متعه حج و متعه نساء نوشتار جداگانه ای داریم که به چاپ رسیده است.

یکی از محدثان اهل سنت، عبدالله بن محمد بن ربیعہ بن قدامہ قدامی است. ذہبی و ابن حجر در شرح حال او می نویسند: او یکی از ضعفا است.

وی مطالب فاجعه آمیزی را از مالک نقل کرده است. به عنوان نمونه می گوید که از جعفر بن محمد از پدرش از حدّش روایت شده است که:

فاطمه رضی الله عنها شبانه وفات کرد. ابوبکر، عمر و عدّه بسیاری برای مراسم نماز او حاضر شدند. ابوبکر از علی خواست نماز به امامت او برگزار شود.

علی گفت: نه، به خدا سوگند! بر تو که خلیفه رسول الله هستی پیشی نمی گیرم. ابوبکر جلو ایستاد و در این نماز چهار تکبیر گفت^(۱).

ابن حجر می گوید: این روایت را برخی از متروکین در حدیث، از مالک و او از جعفر بن محمد (یعنی امام صادق علیه السلام) و او از پدرش روایت کرده اند. دارقطنی و ابن عدی آن را ضعیف و سست دانسته اند^(۲).

آن ها با این همه تلاش می خواهند بر جنایاتی که انجام داده اند، سرپوشی قرار داده و مفاصلی را که پدید آورده اند، به گونه ای اصلاح کنند. ولی، هرگز! «هل یصلح العطار ما افسده الدهر».

مِسُورَ بن مخرمه

درباره مِسُورَ همین بس که چند نکته را بدانیم:

۱ — او از ملازمان ابن زبیر بود و ابن زبیر کاری را بدون مشورت او انجام نمی داد. وی پس از این که با سپاهیان شام جنگید، در جریان سنگباران کعبه به دستور حجاج کشته شد و ابن زبیر خود به کار غسل و کفن او پرداخت.

۲ — هر گاه نام معاویه را بر زبان جاری می کرد، بر او درود و صلوات می فرستاد.

۳ — خوارج با او رفت و آمد و مذاکرات خصوصی داشتند. آن ها مذهب و نظرات او را پذیرفته و خود را به او منسوب می کردند^(۳).

اکنون که به طور اجمال از احوال مِسُورَ و ارتباط او با سه گروه سرسخت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام آشنا شدیم، به آسانی به درستی و واقعیت حدیث مِسُورَ در موضوع خواستگاری پی ببریم.

(۱) لسان المیزان: ۳ / ۳۹۲.

(۲) الإصابه: ۸ / ۲۶۷.

(۳) سیر اعلام النبلاء: ۳ / ۳۹۰ — ۳۹۴، تهذیب التهذیب: ۱۰ / ۱۳۸.

ولی آن چه ذکر شد قسمتی از مطالبی است که می توان در خصوص این راوی و این روایت بیان کرد. بلکه علت دیگری وجود دارد که پرده از رسوایی و پستی راوی افترا زننده این حدیث برمی دارد؛ نکته چهارم را ملاحظه کنید:

۴ — مِسْوَر دو سال بعد از هجرت به دنیا آمد. بنا بر این، زمانی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آن خطبه را می خواند، چند سال داشته است؟!!

این نکته ای است که در بخش آینده، در مورد آن — و مباحث دیگری که به این حدیث مربوط می شود — بحث جامع و کاملی ارائه خواهیم کرد.

بخش پنجم
بررسی متن حدیث و مدلول آن

اندیشه ای در متن حدیث و مدلول آن

اکنون، پس از بررسی سند حدیث، ناگزیر باید در مورد متن حدیث و مدلول آن نیز بیندیشیم و متن حدیث را به دقت بنگریم؛ زیرا در مواردی که با وجود معتبر بودن سند حدیث، متن آن ها متفاوت باشد، علمای حدیث ناچار به تکرار واقعه قائل می شوند.

ولی هنگامی که تکرار و تعدد واقعه ممکن نباشد، و جمع کردن میان عبارات های مختلف حدیث مقدور نشود، این امر در نظر آن ها، قرینه و نشانه ای بر این است که چنین قضیه ای، اصلاً واقعیت نداشته است. علمای حدیث چنین تقریر کرده اند و همین را مبنای بسیاری از احادیث فقهی، اخبار، قضایای تاریخی و مانند آن ها، قرار داده اند و بدان عمل می کنند. از این رو، چاره ای جز بررسی دلالات حدیث نیست. گاهی حدیث از جهت سند صحیح است ولی از جهت دلالت، با ضرورت عقلی یا محکّمات قرآن یا سنت قطعی و یا حقیقت قضیه مخالف است.

ما در این جا با فرض صحّت سند حدیث و قبول آن، متن این حدیث و مدلول آن را در چند قسمت مورد بررسی قرار می دهیم.

تأملی در متن حدیث مسور بن مخرمه

همان گونه که اشاره شد حدیث مسور از چند جهت قابل بررسی است:

نخست: در این روایت آمده است که مسور می گوید: من از پیامبر صلی الله علیه وآله شنیدم در حالی که بالغ بودم.

ابن حجر می گوید: در روایت زهری از علی بن الحسین از مسور — که در بحث وجوب خمس گذشت — چنین آمده است که مسور می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله بر فراز منبر برای مردم خطبه می خواند و من در آن روز بالغ شده بودم.

ابن سید الناس می گوید: این متن نادرست است بلکه صحیح همان است که اسماعیلی آورده است که مسور گفت: «من مانند افراد بالغ و نوجوان بودم». اسماعیلی این روایت را از طریق یحیی بن معین از یعقوب بن ابراهیم با سند مذکور از علی بن الحسین علیهما السلام آورده است.

ابن سید الناس در ادامه می گوید: مسور در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله به سنّ بلوغ نرسیده بود، زیرا او پس از ابن زبیر به دنیا آمده بود. پس هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه وآله هشت ساله بود^(۱).

همچنین ابن حجر در شرح حال مسور می گوید: در صحیح مسلم حدیثی از او درباره خواستگاری علی از دختر ابوجهل آمده است^(۲) که در آن حدیث مسور می گوید: من به سن بلوغ رسیده بودم که شنیدم پیامبر صلی الله علیه وآله برای مردم خطبه می خواند؛ سپس این حدیث را بیان کرده است.

اما این حدیث مشکلی دارد که نمی شود به آن اعتماد کرد، زیرا تاریخ نویسان هیچ اختلافی ندارند که ولادت مسور بعد از هجرت بوده و قضیه خواستگاری علی، شش یا هفت سال بعد از تولد مسور روی داده است. پس چگونه می توان به او بالغ گفت؟^(۳)

این نخستین اشکالی است که در متن حدیث دیده می شود! چه بسا بتوان از همین ناحیه در سند آن نیز اشکال وارد کرد. و شگفتا از ذهبی که چگونه بر اساس این حدیث پنداشته است که مسور در آن زمان بالغ بوده است^(۴).

دوم: مسور، داستان خواستگاری دختر ابوجهل را هنگام درخواست شمشیر پیامبر صلی الله علیه وآله از علی بن الحسین علیهما السلام بیان کرده است، و علمای حدیث در وجه مناسبت بین این دو قضیه نیز اختلاف دارند. آن ها وجوهی را بیان نموده و اعتراف کرده اند که برخی از آن ها تکلف و بیراهه است؛ ولی حقیقت این است که همه آن وجوه باطل و غیر قابل قبول است آن سان که ملاحظه خواهید کرد.

کرمانی در **الکواکب** پس از نقل این داستان می گوید: وجه مناسبت این داستان با درخواست شمشیر رسول خدا صلی الله علیه وآله چیست؟ آن گاه پاسخ این پرسش را از سه راه بیان می دارد:

۱ — شاید غرض مسور این بوده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از هر چیزی که موجب کدورت میان خویشاوندانش می شد، دوری می کرد و تو نیز (امام سجّاد علیه السلام) شایسته است که از این امور دوری کنی و این شمشیر را به من بدهی تا به واسطه آن، کدورت دیگری پیش نیاید.

(۱) فتح الباری: ۹ / ۴۰۹.

(۲) پیش تر گفته شد که این روایت در صحیح بخاری هم هست؛ ولی معلوم نیست چرا ابن حجر آن را به مسلم اختصاص داده است؟!

(۳) تهذیب التهذیب: ۱۰ / ۱۳۸.

(۴) سیر اعلام النبلاء: ۳ / ۳۹۳.

۲ — همان گونه که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حال پسرعموهای عیشمی خود را رعایت می کرد، تو نیز جانب حال پسرعموهای نوفلی خود را رعایت کن؛ زیرا مِسُورِ نوفلی بود.

۳ — همان گونه که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خاطر فاطمه را دوست می داشت، من نیز آسایش خاطر تو را دوست می دارم، پس آن شمشیر را به من بده تا برای تو نگه دارم^(۱).
این ها وجوهی است که کرمانی برای دفع این اشکال بیان کرده است.

ابن حجر عسقلانی این وجوه را ذکر کرده و مورد اول را رد می کند و می گوید که تکلف آن آشکار و واضح است. مورد دوم را به طور کامل نقض می کند و بیان می نماید که مِسُورِ، زُهری است و نوفلی نیست! اما مورد سوم را می پذیرد و از آن به عنوان وجه «مورد» و قابل اعتماد تعبیر می کند؛ ولی در پی آن می گوید: به زودی در کتاب مناقب اشکالی را بیان خواهیم کرد که مربوط به این وجه است^(۲).

این وجه قابل اعتماد(!)، صاحب عمدة القاری را قانع نکرده است. او بر این وجه تکیه نمی کند و مناسبت میان این دو قضیه را به گونه ای دیگر تفسیر می نماید.

عینی می گوید: مِسُورِ داستان خواستگاری علی از دختر ابوجهل را بیان کرد تا میزان محبت خود به فاطمه و ذریه او را به واسطه آن چه که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیده است، به علی بن الحسین زین العابدین بفهماند^(۳).

ولی با وجود این، باز هم اشکال به جای خود باقی است، یعنی اگر مِسُورِ این داستان را بیان کرده است تا زین العابدین علیه السلام بداند که او آسایش خاطر وی را دوست دارد، و یا از محبت و مهرورزی او نسبت به فاطمه و فرزندان او آگاه شود، پس قضیه شمشیر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و درخواست آن از امام علیه السلام چه ارتباطی با این موضوع دارد؟

آیا آسایش خاطر امام زین العابدین علیه السلام — که با آن حال و وضعیّت همراه زنان و کودکان از عراق آمده بود — از همه جهات فراهم شده بود، و دیگر چیزی غیر از آن شمشیر نمانده بود که خاطر وی را مشوش سازد؟! آیا مِسُورِ می خواست آسایش خاطر آن حضرت را فراهم کند، یا محبتش را به آن حضرت اعلام نماید تا شمشیر را بگیرد و خاطرش آسوده شود؟!

سوم: آیا عقلایی است که انسان برای کسی که در پی فراهم ساختن آسایش خاطر اوست و می خواهد محبت خود را نسبت به او ابراز کند، سخنی بگوید که او را اندوهگین کند و عواطفش را جریحه دار سازد؟

(۱) الکوکب الدراری: ۱۳ / ۸۸ و ۸۹.

(۲) فتح الباری: ۶ / ۲۶۴.

(۳) عمدة القاری: ۱۵ / ۳۴.

همان گونه که ملاحظه می شود این حدیث، اگر چه کرامت و بزرگی را برای فاطمه زهرا سلام الله علیها، مادر امام زین العابدین علیه السلام بیان می کند، ولی موجب طعن و قدح بر پدر بزرگوارش امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

این همان اشکالی است که ابن حجر در گفتار پیشین خود به آن اشاره کرده است. وی در کتاب المناقب می گوید:

من همچنان از مسور در شگفتم که چگونه شدت اهتمام خود را نسبت به علی بن الحسین اظهار می کند و می گوید: اگر علی بن الحسین شمشیر رسول خدا صلی الله علیه وآله را به وی بسپارد، تا روح در بدن دارد، از او دفاع می کند. از آن جهت که فرزند فاطمه است؛ اما خاطر علی بن الحسین را با سخن درباره خواستگاری مراعات نکرده و او را آزرده است!!

در ظاهر عبارت این روایت، تحقیر و کاستی بر علی بن الحسین دیده می شود، زیرا به تحقیر و کاستی نسبت به جدّ او علی بن ابی طالب اشاره ای دارد که آن حضرت با وجود فاطمه زهرا علیها السلام به خواستگاری دختر ابوجهل رفت و موجب شد که پیامبر صلی الله علیه وآله کار او را آن گونه انکار نماید؟

بلکه از مسور باز هم تعجب می کنم که عمیق تر از تعجب قبل است، او حاضر است برای رعایت خاطر فرزند پسر فاطمه، جانش را بدهد، ولی برای پسر فاطمه — یعنی حسین و فرزند همان علی که این داستان بر او واقع شده است — جانش را فدا نمی کند، تا این که به دست والیان ستمگر کشته می شود^(۱).

سخن دیگر؛ آن گاه که حسن، پسر امام حسن مجتبی علیه السلام از دختر مسور بن مخزومه خواستگاری کرد، مسور پس از به جا آوردن حمد و ثنای خدای سبحان چنین گفت:

هیچ نسب و خویشاوندی و دامادی در نزد من محبوب تر از نسب شما و دامادی با شما نیست، ولی رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

«فاطمة بضعة مني، يقبضني ما يقبضها ويبسطني ما يبسطها، وإن الأنساب يوم القيامة تنقطع إلا نسي و سبي و صهري»

«فاطمه پاره تن من است. آن چه او را دلتنگ کند مرا دلتنگ کرده و آن چه او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده است، و همه خویشاوندی ها در روز قیامت گسسته می گردد جز نسب، خویشاوندی و دامادی با من.»

اینك دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله نزد توست (چون حسن داماد عمویش امام حسین علیه السلام بود)، من اگر دخترم را به ازدواج تو درآورم او را ناراحت و دلتنگ می کند.

(۱) فتح الباری: ۹ / ۱۶۸.

پس از سخنان مِسْوَر، حسن بن حسن از او عذرخواهی کرد و رفت^(۱).

اگر مِسْوَر داستان خواستگاری از دختر ابوجهل را دیده و یا شنیده بود، به طور قطع در ماجرای خواستگاری دخترش آن را به عنوان شاهد بیان می کرد و حدیث را به طور کامل روایت می کرد؛ زیرا بین قضیه خواستگاری حضرت علی علیه السلام از دختر ابوجهل — با این که فاطمه علیها السلام همسرش بود — و خواستگاری حسن پسر امام حسن علیه السلام از دختر مِسْوَر — که دختر عمویش همسرش بود — مناسبت بسیاری وجود داشت.

این ها اشکالاتی است که علمای حدیث اهل سنت در حلّ معقول آن ها در حیرت هستند.

نگرشی به عبارات های متن حدیث

اکنون عبارات های گوناگون حدیث را مورد بررسی قرار می دهیم و این بحث را با چند پرسش ادامه می دهیم:

۱ — آیا به راستی امیر مؤمنان علی علیه السلام از دختر ابوجهل خواستگاری کرد؟

توجه کنید! در حدیث لیث که از طریق ابن ابی مُلیکه از مِسْوَر نقل شده چنین آمده است: مِسْوَر می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می گفت: «خانواده مغیره از من اجازه خواستند تا علی، دختر آن ها را به ازدواج خود درآورد . . .».

در بیشتر روایات زُهری — و برخی روایات دیگر — از طریق امام زین العابدین علیه السلام از مِسْوَر چنین نقل شده است: «علی بن ابی طالب از . . . خواستگاری کرد . . .».

در روایت عبدالله بن زبیر آمده است: «علی، در مورد دختر ابوجهل سخن می گفت . . .». این ها فقط اختلاف در تعبیر نیست بلکه بر این اساس تعارضاتی در دلالت به وجود می آید.

۲ — آیا وعده ازدواج به علی علیه السلام داده شده بود؟

متن صریح برخی از روایات زُهری چنین است: «به او وعده ازدواج داده شد». ظاهر روایات دیگر — و سایر روایات های زُهری نیز — همین است که در آن ها آمده است: «فاطمه زهرا سلام الله علیها نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و گفت: این علی ازدواج کرده است»، یا «او ازدواج کرده است». با توجه به ظهور این عبارات در تحقّق امر ازدواج، بایستی خواستگاری انجام شده و قرار ازدواج نیز گذاشته شده باشد.

ولی در روایت ابی حنظله آمده است: «خانواده دختر ابوجهل به علی گفتند: ما دخترمان را بر سر دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله به ازدواج تو در نمی آوریم».

(۱) مسند احمد: ۵ / ۴۲۳ شماره ۱۸۴۲۸، المستدرک: ۳ / ۱۷۲ شماره ۴۷۴۷، السنن الکبری: ۷ / ۱۰۲ شماره های ۱۳۳۹۵

بنا بر این روایت، کجا قرار ازدواج گذاشته شده بود؟

۳ — آیا در این مورد از پیامبر صلی الله علیه وآله اجازه خواستند؟

در روایت لیث از مسور تصریح شده است که او از پیامبر صلی الله علیه وآله شنید و آن حضرت به صراحت می فرماید که آن ها از وی اجازه خواستند، ولی حضرتش اجازه نداد. ولی در متن صریح روایت زهری چنین آمده است: مسور از پیامبر صلی الله علیه وآله شنید که حضرتش شهادتین گفت، سپس فرمود:

«أما بعد، ابوالعاص بن ربیع را به دامادی گرفتم، او به هنگام گفت و گو با من، راست می گفت . . .». یا نظیر همین عبارات که در آن ها تعریض ها و کنایه هایی به علی علیه السلام است و هیچ اشاره ای به مشورت، یا اجازه خواهی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وجود ندارد. روایت ایوب از ابن زبیر نیز همین گونه است. در آن روایت اشاره ای به اجازه خواهی آن ها نشده است، در عین حال کنایه و تعریضی هم وجود ندارد، در آن روایت چنین آمده است: «این موضوع به پیامبر صلی الله علیه وآله رسید و او فرمود: فاطمه، پاره تن من است . . .».

۴ — چه کسی از پیامبر صلی الله علیه وآله اجازه خواست؟

همان گونه که معلوم شد در روایات زهری به طور مطلق هیچ مطلبی درباره اجازه خواستن از پیامبر صلی الله علیه وآله وجود ندارد.

صرف نظر از این روایات، بسیاری از روایات دیگر تصریح دارند که خانواده دختر ابوجهل برای اجازه گرفتن نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمدند.

در برخی از روایات اشاره شده است که حضرت علی علیه السلام خودش از پیامبر صلی الله علیه وآله اجازه خواست و به آن حضرت عرض کرد: آیا مرا به انجام این کار اجازه می دهی؟ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «نه، فاطمه پاره ای از گوشت من است . . .». علی گفت: پس کاری نمی کنم که او ناراحت شود.

۵ — به راستی چه کسی این خبر را به پیامبر صلی الله علیه وآله رسانید؟

در روایت ایوب از ابن زبیر آمده است: «این خبر به پیامبر صلی الله علیه وآله رسید . . .». در حدیث لیث از ابن ابی ملیکه از مسور آمده است: «خانواده دختر برای اجازه گرفتن نزد پیامبر صلی الله علیه وآله می آیند و این خبر را به آن حضرت می رسانند».

و در روایت سوید بن غفله آمده است: «خود حضرت علی علیه السلام زمانی که برای اجازه گرفتن نزد پیامبر صلی الله علیه وآله می رود، آن بزرگوار را از این ماجرا آگاه می سازد».

ولی بنا به روایت زُهری، شخص گزارشگر، حضرت فاطمه سلام الله علیها است، هنگامی که او این خبر را می شنود، از خانه بیرون می آید و نزد پیامبر صلی الله علیه وآله می رود و به گونه ای ناشایست (!!)) حضرتش را مورد خطاب قرار می دهد.

زُهری می گوید: «علی از دختر ابوجهل خواستگاری کرد، وقتی فاطمه این خبر را شنید نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله رفت و گفت: مردم می گویند که تو نسبت به دخترانت بی تفاوت هستی و به خاطر آن ها ناراحت و خشمگین نمی شوی. اکنون علی، با دختر ابوجهل ازدواج کرده است (!!)) پس رسول خدا صلی الله علیه وآله برخاست و . . .».

عجیب تر این که روایت دیگر زُهری حاکی از شیوع این خبر در میان مردم است (!!)) او می گوید: «عده ای گفتند: گمان می کنید رسول خدا صلی الله علیه وآله از این امر عصبانی می شود؟ عده ای دیگر گفتند . . . و گروه دیگری گفتند . . .».

البته در بررسی متن حدیث پرسش های دیگری نیز قابل طرح است، ولی ما به همین مقدار بسنده می کنیم. بدین ترتیب ملاحظه می شود که عبارت های حدیث با هم بسیار متناقض هستند، و بر این اساس شارحان حدیث نیز دچار حیرت شده و سخنان مضطرب و آشفته ای بیان کرده اند، و هر چه به نیرنگ و تقلب دست زده اند، موفق نشده اند تناقض و اختلاف این عبارات را از بین ببرند.

بررسی مدلول حدیث

پس از بحث در عبارات متن حدیث — با فرض ثبوت اصل قضیه — لازم است این حدیث از دیدگاه فقهی، مسائل اخلاقی و عاطفی به دقت مورد بررسی قرار گیرد.

اکنون در این بررسی چند پرسش مطرح است:

به راستی علی علیه السلام چه کرده بود؟

فاطمه زهرا سلام الله علیها چه کار کرده بود؟

واکنش پیامبر صلی الله علیه وآله در این ماجرا چه بود؟

بنا بر آن چه روایت کرده اند، علی علیه السلام از دختر ابوجهل خواستگاری کرده بود. فاطمه سلام الله علیها آزرده خاطر شد و پیامبر صلی الله علیه وآله بر فراز منبر رفت و مطالبی را فرمود.

طبق این روایت، این پرسش مطرح می شود:

آیا ازدواج کردن علی علیه السلام با وجود فاطمه زهرا علیه السلام بر او حرام بود، یا حرام نبود؟

بنا بر فرض نخست، اگر این ازدواج حرام بود، آیا امام علیه السلام از آن آگاهی داشت یا آگاهی نداشت؟

شکی نیست که علی علیه السلام با آگاهی از حرمت این کار، به چنین کار حرامی دست نمی زد. بنا بر این

یا این کار حرام نبوده، یا او از حرمت آن آگاه نبوده است.

اگر فرض دوم یعنی عدم آگاهی از حرمت آن را — نعوذ بالله — بپذیریم، می‌گوییم که جایز نیست جهل به حکم شرعی به دیگر مردمان نسبت داده شود، تا چه رسد به علی علیه السلام که باب مدینه علم نبوی صلی الله علیه وآله بود.

از این رو، زمان که علی علیه السلام — با فرض ثبوت قضیه — به این کار اقدام کرد، کار خلاف شرعی را انجام نداده است، چرا که برای او نیز همانند مسلمانان دیگر ازدواج با چهار زن جایز بود، و اگر نسبت به شخص او حکمی سوای دیگر مردان مسلمان صادر شده بود، به طور قطع حضرتش از آن آگاهی داشت. بنا بر این، آیا جایز بود که حضرت صدیقه طاهره، فاطمه زهرا سلام الله علیها به مجرد شنیدن این خبر از خانه بیرون شده و نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله بیاید تا از همسرش شکایت کند و پدرش را با آن سخنان نیش دار مورد خطاب قرار دهد؟!

چرا که علی علیه السلام کار حرامی انجام نداده بود که فاطمه علیها السلام بخواهد او را نهی از منکر نماید. آیا به راستی مقام و شخصیت فاطمه علیها السلام نیز همانند زنان دیگر است و غیرت و حسادت که زنان دارند، او نیز داشت؟

و آیا غیرت او در ازدواج علی علیه السلام به این جهت بود که آن زن، دختر ابوجهل بود؟! از طرفی، آیا عکس العمل پیامبر صلی الله علیه وآله و بر فراز منبر رفتن و خواندن خطبه هنگامی بود که حضرتش فاطمه علیها السلام را پریشان و ناراحت دید، و یا — به روایت دیگر — بعد از این که خاندان ابوجهل از او اجازه خواستند تا دخترشان را عروس کنند؟!

به راستی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در خطبه خود چه فرمود؟

خطبه ای که به آن حضرت نسبت داده اند، حاوی مطالب زیر است:

۱ — ستایش و مدیحه سرایی برای دامادش که از طایفه بنی عبد شمس بود!

۲ — ترس از این که فاطمه علیها السلام در دینش گرفتار فتنه شود.

۳ — او حلالی را حرام و حرامی را حلال نمی‌کند؛ ولی اجازه این کار را هم نمی‌دهد.

۴ — قطعاً دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله و دختر دشمن خدا با هم جمع نمی‌شوند.

در یکی از عبارات ها چنین آمده است که آن حضرت فرمود:

«کسی حق ندارد بر سر دختر رسول خدا با دختر دشمن خدا ازدواج کند».

در عبارت دیگری آمده است که فرمود: «او این حق را ندارد که میان . . . جمع کند . . .».

۵ — این ازدواج در صورتی انجام شدنی است که پسر ابوطالب بخواهد دختر پیامبر صلی الله علیه وآله را طلاق دهد آن گاه با دختر آن ها ازدواج کند.

در عبارت دیگری آمده: «اگر می‌خواهی با او ازدواج کنی، دختر ما را به ما باز گردان(!!)».

آیا این قضایا باورکردنی است؟

شارحان حدیث — که می گویند: علی علیه السلام از دختر ابوجهل خواستگاری کرد و این کار بر او حرام نبود اما غیرت زنانگی تمام وجود فاطمه علیها السلام را — همانند دیگر زنان — فرا گرفت — در توجیه سخنان رسول خدا صلی الله علیه وآله و روایاتی که در مورد این داستان نقل شده است گرفتار حیرت و سرگردانی شده اند. بدین ترتیب — با فرض صحّت این روایت — علی علیه السلام به عمومیت جواز در این مسئله عمل کرده است.

از طرفی، فاطمه زهرا علیها السلام کسی نیست که در دینش گرفتار فتنه شود، یا اموری که زنان دیگر به آن دچار می شوند، او را نیز فرا گیرد؛ او کسی است که آیه تطهیر در شأن و مقام او نازل شده است و به جهت عصمت و کمالاتش سرور زنان عالم شده است و بر فرض که چنین بوده باشد — بنا بر آن چه که این روایات می گویند — دختر ابوجهل در این قضیه هیچ خصوصیت و ویژگی ندارد.

از طرف دیگر، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در خطبه اش اذعان می فرماید که علی علیه السلام کار حرامی انجام نداده است، ولی او به علی علیه السلام این اجازه را نمی دهد.

به راستی آیا اجازه دادن پیامبر صلی الله علیه وآله — که پدرزن علی علیه السلام است — در صحّت ازدواج او شرط است؟

اگر فردی بخواهد با وجود همسر اولش با زن دیگری ازدواج کند، آیا جایز است که پدرزنش او را به طلاق همسر اولش وادار سازد؟

به طور قطع همه این امور نه جایز است و نه واقع شدنی.

بر فرض این که بپذیریم فاطمه سلام الله علیها را غیرت زنانگی فرا گرفته باشد^(۱) و بپذیریم که غیرت پیامبر صلی الله علیه وآله به واسطه دخترش، برانگیخته شده باشد^(۲)، چرا پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بر فراز منبر رفت و این قضیه را علنی و آشکار بیان فرمود؟

ابن حجر در پاسخ این پرسش می گوید:

پیامبر صلی الله علیه وآله برای مردم خطبه خواند تا این حکم میان مردم شایع شده و به آن عمل کنند، خواه بر سبیل و جوب، یا بر سبیل اولویت^(۳).

عینی نیز از او پیروی کرده و همین مطلب را گفته است^(۴).

(۱) که بر همین اساس، ابن ماجه این روایت را در سنن: ۳ / ۴۱۲ و ۴۱۳ شماره های ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ در باب غیرت آورده است.

(۲) که بر همین اساس، بخاری در صحیحش بابی را تحت این عنوان آورده: «باب ذب الرجل عن ابنته في الغيرة والانصاف» و در آن

مطلبی جز این حدیث نمی آورد. صحیح بخاری: ۵ / ۲۰۰۴ شماره ۴۹۳۲.

(۳) فتح الباری: ۷ / ۱۰۸.

(۴) عمدة القاری: ۱۶ / ۲۳۰.

بدیهی است که منظور از حکم، در عبارت ابن حجر، حکم «جمع کردن میان دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا» است.

البته عبارت های حدیث در این حکم، مختلف است:

— در عبارتی چنین است: «جمع نمی شوند».

— در عبارت دیگری آمده است: «کسی حق ندارد . . .».

— در عبارت سومی آمده است: «او این حق را ندارد . . .».

از این رو، سخنان علما نیز در این حکم متفاوت و مختلف شده است.

نَوَوی در این زمینه می گوید:

«علما گفته اند: این حدیث بیانگر حرمت آزار پیامبر صلی الله علیه وآله در زمان حیاتش است، به هر صورت و حالتی که باشد، اگر چه این آزار و اذیت ناشی از کاری باشد که اصل آن مباح است. البته این حکم، به خلاف دیگر احکام است.

آن ها گفته اند که پیامبر صلی الله علیه وآله مباح بودن ازدواج علی علیه السلام با دختر ابوجهل را با این سخن بیان کرد که فرمود: «من حلالی را حرام نمی کنم»، ولی به دو علت — که به آن ها تصریح شده — از جمع میان آن دو نمی فرمود.

نخست آن که، این امر منجر به آزار و اذیت فاطمه می شود که در این صورت، پیامبر صلی الله علیه وآله اذیت می شود و هر کس پیامبر صلی الله علیه وآله را بیازارد، هلاک می شود؛ و حضرتش به واسطه کمال دلسوزی که بر علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها داشت، این کار را نمی کرد.

دوم ترس از فتنه ای بود که — نعوذ بالله — به دلیل غیرت زنانه، در دین فاطمه سلام الله علیها پدید می آید. گفته شده است: مقصود از گفته پیامبر صلی الله علیه وآله، نمی از جمع آن دو مورد نبوده است، بلکه منظور حضرتش این بود که من به فضل خدا، می دانم که آن دو با هم جمع نمی شوند. همان طور که انس بن نضر گفته است: به خدا سوگند! دندان ربیع شکسته نمی شود.

همچنین احتمال دارد که منظور، حرام بودن جمع میان آن دو نفر باشد. بنا بر این، معنای این سخن پیامبر صلی الله علیه وآله که فرمود: «من حلالی را حرام نمی کنم» این است که من سخنی نمی گویم که با حکم خدا مخالف باشد. پس اگر خداوند چیزی را حلال کند، من آن را حرام نمی کنم و هر گاه آن را حرام کند، من آن را حلال نمی کنم و از تحریم آن هم ساکت نمی مانم؛ زیرا سکوت من، موجب حلال شدن آن می شود و از جمله محرمات در ازدواج، جمع میان دختر دشمن خدا و دختر پیامبر خداست^(۱).

(۱) المنهاج فی شرح صحیح مُسلم بن حجاج: ۱۶ / ۳.

عینی نیز همین مطلب را بیان کرده و می گوید: «پیامبر به دو علّت — که به آن تصریح شده — از جمع میان دختر ابوجهل و دختر خودش فاطمه نمی کرد . . .»^(۱).

نگارنده می گوید: سخن ما این است:

— عبارت: «جمع نمی شوند» تصریح به حرمت ندارد بلکه از این رو گفته شده است که: «مقصود از آن عبارت، نمی از آن دو مورد نبوده، بلکه منظور حضرتش این بوده است که من به فضل خدا می دانم که آن دو با هم جمع نمی شوند».

— عبارت: «کسی حق ندارد» ظاهرش حکم به حرمت برای تمام مسلمانان است که به واسطه عمومیت ادلّه جواز، حکمی مخصّص می باشد، ولی هیچ کس به این امر فتوا نداده است.

بلکه سیره عمر بن خطاب نیز آن را تکذیب می کند؛ زیرا آن گونه که خود اهل سنت روایت می کنند، او دختر امیر مؤمنان علی علیه السلام را خواستگاری کرد، در حالی که چند تن از دختران دشمنان خدا همسر او بودند. این نکته بر کسی که به شرح حال او مراجعه کند، مخفی نمی ماند.

— عبارت: «او این حق را ندارد» به اختصاص این حکم، درباره علی علیه السلام تصریح دارد. ولی آیا این نمی، تزیهه است یا تحریمی؟!

اگر نمی تحریمی باشد، ناگزیر باید به عدم آگاهی علی علیه السلام از آن، اعتراف کنیم؛ ولی بنا به آن چه که از گفتار نَوَوی و دیگران استفاده می شود، نمی تزیهه است، و دیگر این که آن حضرت صلی الله علیه وآله به دو علّت مذکور، از جمع میان آن ها نمی کرده است.

اما علّت دومی که بیان کرده اند (غیرت زنانه) در مورد بسیاری از زنان مؤمن قابل تصوّر نیست تا چه رسد به حضرت زهرا سلام الله علیها که طاهره و معصومه است.

نَوَوی علّت نخست را رد می کند و می گوید: قرار گرفتن پیامبر صلی الله علیه وآله بر فراز منبر و ستایش کردن از داماد دیگر — ابوالعاص بن ربیع — و سپس بیان این عبارت که: «مگر این که پسر ابوطالب بخواد دخترم را طلاق بدهد . . .»، با شفقت و دلسوزی آن حضرت، نسبت به علی و فاطمه منافات دارد.

به نظر می رسد آن چه بیان کردیم، همان توجیه اقوال دیگری است که در این زمینه مطرح شده است.

ابن حجر در شرح صحیح بخاری در توضیح سخن پیامبر صلی الله علیه وآله که فرمود: «مگر این که علی بن ابی طالب بخواد دخترم را طلاق بدهد» می نویسد:

این سخن محمول بر این است که برخی از دشمنان علی نزد پیامبر سخن چینی کرده باشند، که علی در این کار مصمم است، وگرنه گمان نمی رود که علی پس از این که با پیامبر مشورت کرد و حضرتش او را منع کرد، باز هم بر خواستگاری پافشاری کند.

(۱) عمدة الباری: ۱۵ / ۳۴.

از طرفی، سیاق کلام سوید بن غفله بیانگر این است که گفتگوی پیامبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام پیش از آگاهی فاطمه از آن، واقع شده بود. گویا زمانی که این مطلب به گوش فاطمه رسیده و او به پیامبر شکایت کرده است، پس از آن بوده است که علی علیه السلام پیامبر صلی الله علیه وآله را آگاه کرده بود، و ایشان علی علیه السلام را از خواستگاری نمی کرده، و او را بر این کارش سرزنش کرده بود.

در روایت زُهری این عبارت افزوده شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من حلالی را حرام و حرامی را حلال نمی کنم؛ ولی — به خدا سوگند! — هیچ گاه دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا نزد مردی جمع نمی شوند».

در روایت مُسلم آمده است: «هیچ گاه در يك مكان جمع نمی شوند».

در روایت شعیب نیز آمده است: «هرگز نزد يك مرد جمع نمی شوند».

ابن التین در این مورد می گوید:

صحیح ترین چیزی که می توان این داستان را بر آن حمل کرد، این است که پیامبر صلی الله علیه وآله، بر علی حرام کرد که دختر او و دختر ابوجهل را با هم به همسری بگیرد. زیرا پیامبر دلیل آورد که این کار، او را می آزارد، و آزار پیامبر به اتفاق مسلمانان حرام است.

و این که حضرتش فرمود: «من حلالی را حرام و حرامی را حلال نمی کنم» به این معنا است که دختر ابوجهل بر تو حلال است، اگر فاطمه در نزد تو نبود؛ ولی جمع کردن میان آن دو که به اذیت فاطمه بینجامد، مستلزم آزار و اذیت پیامبر صلی الله علیه وآله است، و جایز نیست.

برخی دیگر از علما این گونه پنداشته اند:

سیاق کلام، اشعار دارد که این امر برای علی مباح بوده، ولی پیامبر صلی الله علیه وآله او را به جهت رعایت خاطر فاطمه منع کرد و او نیز به جهت فرمانبرداری از امر پیامبر، پذیرفت.

ابن حجر پس از نقل سخنان علما می نویسد:

به نظر می رسد که بعید نیست این امر از خصایص پیامبر صلی الله علیه وآله شمرده شود که دامادهای او با وجود دخترانش، نباید ازدواج کنند. و احتمال دارد این حکم اختصاص به فاطمه داشته باشد^(۱).

ملاحظه می فرمایید که در این مدارک، اضطراب و آشفتگی سخنان اینان آشکار است و تکلفی که در هر يك از این وجوه به کار رفته است بر کسی پوشیده نیست. و اگر بخواهیم تناقضات دیگر آن ها را بیان کنیم، این بحث به درازا خواهد انجامید.

(۱) فتح الباری: ۹ / ۴۱۰ و ۴۱۱.

از نکات نادر و کم نظیر این است که بخاری این سخن پیامبر صلی الله علیه وآله را به منزله طلاق خلعی قرار داده است. از این رو، این حدیث را در بخش «الشقاق» کتاب طلاق آورده است!! ولی علمای بزرگ دیگر این معنا را نپذیرفته و در توجیه آن، حیران و سرگردان مانده اند.

عینی نظرات مختلف را بررسی می کند و می گوید که ابن التین در این مورد گفته است: «این حدیث بیانگر عنوانی که به آن داده شده، نیست».

مقصود او این است که میان محتوای حدیث و عنوان آن — یعنی قرار دادن این حدیث در این باب — تطابقی وجود ندارد.

عینی می گوید که از مهلب نقل شده است: بخاری این سخن پیامبر صلی الله علیه وآله را که فرمود: «من اجازه نمی دهم» به عنوان خلع در نظر گرفته، و در این نظریه افکار را فریب داده است.

این مطلب کاملاً بی پایه است. زیرا در همین روایت پیامبر صلی الله علیه وآله گفته است: «مگر این که پسر ابوطالب بخواهد دخترم را طلاق بدهد»؛ این سخن بیانگر طلاق است، و استدلال بخاری به آن بر اراده خلع ضعیف است.

او ادامه می دهد: از طرفی، در بیان وجه مطابقت حدیث با عنوان، گفته شده است:

می توان تصور کرد که پیامبر از این گفته اش: «و من اجازه نمی دهم» اشاره به این داشته باشد که علی رضی الله عنه این خواستگاری را رها کند. پس اگر جواز اشاره به عدم نکاح جایز باشد، جواز اشاره به قطع نکاح نیز به آن ملحق می شود.

در این زمینه بهترین وجوه را کرمانی گفته است. آن جا که می گوید:

این که بخاری این حدیث را در باب «الشقاق» آورده، به جهت آن است که فاطمه رضی الله عنها به این امر راضی نمی شد و انتظار می رفت که میان او و علی جدایی پدید آید. از این رو پیامبر صلی الله علیه وآله خواست تا از وقوع آن، جلوگیری کند.

در نهایت می گوید که برخی گفته اند: ممکن است وجه مطابقت در ادامه حدیث باشد. یعنی در عبارات: «مگر این که علی بخواهد دخترم را طلاق بدهد». بدین ترتیب این حدیث از باب اشاره به طلاق خلعی است . . . البته این سخن جای تأمل دارد^(۱).

قسطلانی در این مورد می گوید:

در وجه مطابقت حدیث و عنوان آن، اشکالی پیش آمده است. در کتاب *الکواکب* به آن پاسخ خوبی داده شده که فاطمه به این امر راضی نمی شد و انتظار می رفت که میان او و علی دشمنی و کدورتی پدید آید. از این

(۱) عمدة القاری: ۲۰ / ۲۶۵.

رو پیامبر صلی الله علیه وآله خواست تا با ممانعت علی از این کار، به طریق ایما و اشاره، از وقوع این دشمنی جلوگیری کند. البته آن چه غیر از این در این مورد گفته شده، تکلف است و بی دلیل^(۱).

در عین حال آیا مطالبی که کرمانی در *الکواکب* گفته و عینی و قسطلانی آن را پذیرفته و تحسین کرده اند، خالی از تکلف و یاوه گویی است؟!

آن کلام بر دو احتمال استوار است:

نخست آن که فاطمه زهرا سلام الله علیها به این امر راضی نمی شد.

دوم آن که این امر منجر به دشمنی و جدایی میان آن ها می شد.

پرسش این است که آیا ممانعت پیامبر صلی الله علیه وآله از خواستگاری، برای جلوگیری از وقوع این دشمنی و جدایی، به طریق ایما و اشاره بود؟ یا این که با ایراد خطبه علی، عیب جویی و تحقیر و تهدید علی علیه السلام همراه بود؟

نتیجه بررسی ها

نتیجه بررسی هایی را که در مورد متن این روایت انجام شده است، در چند مورد می توان خلاصه کرد:

۱ — گفتار *مِسُور* که: «و من بالغ بودم» موجب شك و تردید در اصل شنیدن این حدیث از پیامبر صلی الله علیه وآله است، و همچنین نبودِ مناسبت معقول بین درخواست او در مورد شمشیر پیامبر صلی الله علیه وآله از امام زین العابدین علیه السلام و حکایت آن داستان، چون پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «فاطمه پاره تن من است».

۲ — اختلاف متون روایت، و معانی آن ها به گونه ای است که شارحان این روایت نتوانسته اند وجه معقولی برای جمع میان این عبارات بیان کنند. و هنگامی که در يك داستان چنین حالتی وجود داشته باشد، ناگزیر در صحت اصل حدیث شك و تردید پدید می آید.

۳ — مدلول حدیث، متناسب با شأن امیر مؤمنان علی علیه السلام و حضرت زهرا سلام الله علیها نیست. فراتر این که با شأن پیامبر صلی الله علیه وآله صاحب شریعت والا نیز، سازگاری ندارد. حتی اگر امیر مؤمنان علی علیه السلام کاری را که جایز نبود، انجام می داد، چنین رفتاری با شؤون پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تناسب نداشت، چرا که در سیره و روش آن حضرت آمده است:

— وقتی سخنی از کسی به حضرتش می رسید، نمی فرمود: فلانی را چه شده که چنین می گوید؟ بلکه می فرمود: این مردم را چه شده است که چنین و چنان می گویند.

— پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به ندرت با کسی به شیوه ای رفتار می کرد که آزرده شود.

— آن حضرت در سخنی فرمود:

(۱) ارشاد الساری: ۱۲ / ۴۶.

«من رأى عورة فسترها كان كمن أحيا مؤودة»^(۱)

«هر کس عیب و بدی از دیگری ببیند و آن را بپوشاند، بسان کسی است که دختر زنده به گور شده ای را از مرگ نجات داده است».

البته ابن حجر متوجه این نکته شده است، آن جا که می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله به ندرت با کسی رو به رو می شد و به گونه ای عمل می کرد که موجب هتك حرمت او شود.

آن گاه برای توجیه آن چه به رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت داده شده است می گوید: شاید پیامبر صلی الله علیه وآله عتاب با علی را به خاطر رضایت بیشتر فاطمه، به صورت علنی و آشکار مطرح کرد^(۲).

ولی همان گونه که ملاحظه می شود این توجیه و عذرخواهی به دلایلی چند مورد پذیرش نیست:

الف — علی علیه السلام کار ناشایستی انجام نداده بود.

ب — آن چه که از پیامبر صلی الله علیه وآله صادر شد، بالاتر از عتاب و سرزنش بود.

ج — تلاش برای رضایت فاطمه سلام الله علیها هنگامی پسندیده است که مستلزم هتك حرمت مؤمنی نشود، تا چه رسد به هتك حرمت امیر مؤمنان علی علیه السلام؛ اگر علی علیه السلام در نزد پیامبر صلی الله علیه وآله عزیزتر از فاطمه زهرا سلام الله علیها نبود، منزلتش از وی کمتر هم نبود.

د — همان گونه که احکام شریعت اسلامی، سنت نبوی و آداب محمدی صلی الله علیه وآله این روایت را تکذیب می کنند، همان طور اخبار صحیح دیگری که وارد شده نیز آن را تکذیب می کنند، آن جا که آمده است:

خداوند، خود امیر مؤمنان علی علیه السلام را برای ازدواج با فاطمه سلام الله علیها برگزید؛ و این که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بزرگان اصحاب را — که به خواستگاری زهرا سلام الله علیها آمده بودند — رد کرد^(۳).

پرواضح است که خداوند برای همسری زهرا رضیه سلام الله علیها کسی را انتخاب می کند که وی را به کوچک ترین چیزی نیازارد.

ه — همچنین سیره و روش امیر مؤمنان علی علیه السلام و حالات او با برادرش محمد مصطفی صلی الله علیه وآله از دوران کودکی تا واپسین لحظات زندگی گرامی پیامبر صلی الله علیه وآله این روایت را تکذیب می کند. چرا که در

(۱) این احادیث مورد اتفاق همه هستند و همه نویسندگان صحاح ششگانه، این روایات را در بخش «الادب» و بخش های دیگر نقل کرده اند. به عنوان نمونه نگاه کنید به سنن ابی داوود: ۳ / ۲۷۸ شماره های ۴۸۹۱ و ۴۸۹۲.

(۲) فتح الباری: ۷ / ۱۰۸.

(۳) رك: مجمع الزوائد: ۹ / ۳۲۹ و ۳۳۰ شماره های ۱۵۲۰۷ و ۱۵۲۰۸، و كتر العمال: ۱۳ / ۲۹۴ و ۲۹۵

شماره های ۳۷۷۵۲ — ۳۷۷۵۴، و ذخایر العقبی: ۶۹ — ۷۲، والریاض النضره: ۳ / ۱۴۲ — ۱۴۶، والصواعق: ۱۴۱ و ۱۴۲.

تمام این دوران، عملی از وی دیده نشد که مخالف با خواست پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله باشد، یا رفتاری از او سرزند که پیامبر آن را دوست نداشته باشد.

دو نکته قابل توجه

در این بخش از پژوهش، توجه به دو نکته لازم و ضروری است:

نکته یکم

به راستی فاطمه زهرا سلام الله علیها پاره تن پیامبر صلی الله علیه وآله بود و پیامبر صلی الله علیه وآله همواره می فرمود:

«فاطمة بضعة مني . . .»

«فاطمه پاره تن من است.»

حضرتش این سخن را بارها تکرار کرده بود و این تکرار فقط به جهت تأکید بر این بود که: آزار و اذیت فاطمه سلام الله علیها حرام است.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله این حدیث را با عبارت های گوناگون و معانی نزدیک به هم بیان فرموده است: خشم و غضب فاطمه سلام الله علیها خشم و غضب پیامبر صلی الله علیه وآله است و خشم و غضب او، خشم و غضب خداست.

البته این حدیث را چند تن از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله روایت کرده اند. یکی از آن ها، شخص امیر مؤمنان علی علیه السلام است؛ ابن حجر می گوید:

علی بن الحسین از پدرش از علی روایت می کند که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله به فاطمه فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَرْضَى لِرِضَاكَ وَيَغْضَبُ لِرِغْضِكَ»^(۱)

«به راستی خدای تعالی به رضایت تو، راضی می شود و به خشم تو خشم می گیرد.»

ابن حجر در ادامه می گوید: ابن ابی صرم از عبدالله بن عمرو بن سالم مفلوج با سندی از طریق اهل بیت، از علی نقل می کند و می گوید که پیامبر صلی الله علیه وآله به فاطمه فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِرِغْضِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ»^(۲)

«خداوند به خشم تو خشمگین می شود و به رضایت تو راضی می گردد.»

بدیهی است که ما در این جا در صدد بیان تفصیلی راویان این حدیث و سندهای آن از طریق اصحاب، و بیان این گفتار پیامبر صلی الله علیه وآله در مناسبت های مختلف و متعدد نمی باشیم، چرا که این امری آشکار است و نیازی به شرح و بسط کلام ندارد.

(۱) تهذیب التهذیب: ۱۲ / ۳۹۲، الإصابه: ۸ / ۲۶۵.

(۲) الإصابه: ۸ / ۲۶۶.

از طرفی، صحّت و کثرت این روایت به گونه ای است که مسلمانان از زمان صحابه، برخی احکام فقهی را بر مبنای این روایات مترتب می کردند و حتی احکامی را که مخصوص پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بود، برای فاطمه زهرا سلام الله علیها نیز در نظر می گرفتند، و این امر آشکار و معلوم است.

از این رو، حافظ سهیلی این گونه حکم کرده است:

هر کس به فاطمه سلام الله علیها ناسزا بگوید کافر است. هر کس بر او درود فرستد، در واقع بر پدرش، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درود فرستاده است.

حافظ بیهقی نیز چنین حکمی داده است، و شارحان صحیح بخاری و مسلم نیز به دلالت این حدیث، بر حرمت آزار و اذیت زهرای مرضیه علیها السلام قائل شده اند^(۱).

زرقانی مالکی در این زمینه می گوید:

فاطمه بر کسی که به وی ناسزا بگوید خشم می کند، و خشم او با خشم پیامبر صلی الله علیه وآله برابر است. و هر کس پیامبر صلی الله علیه وآله را خشمگین کند، کفر ورزیده است^(۲).

مناوی نیز در این رابطه می گوید:

سهیلی به این حدیث استدلال کرده است که هر کس به فاطمه ناسزا گوید، کافر شده است؛ زیرا که پیامبر صلی الله علیه وآله را به خشم آورده است. از طرفی، فاطمه از شیخین برتر است.

شریف سمهودی می گوید: روشن است که فرزندان فاطمه پاره تن او هستند و به واسطه او، پاره تن پیامبر می شوند^(۳).

البته پیش از این ها ابو لبابه انصاری به امر رسول خدا صلی الله علیه وآله فاطمه را در جایگاه و منزلت آن حضرت قرار داد.

حافظ سهیلی می گوید: ابو لبابه، رفاعه بن منذر برای پذیرش توبه اش، خود را [به ستون] بسته بود. هنگامی که توبه او پذیرفته شد و در این مورد آیه ای نازل شد، فاطمه خواست تا او را آزاد کند.

ابو لبابه گفت: من سوگند یاد کرده ام که فقط رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا [از ستون] باز کند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

«إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي»

«به راستی فاطمه پاره تن من است».

درود خدا بر او و بر فاطمه باد. از این رو، این حدیث بیانگر این است که هر کس به او دشنام دهد، در واقع کافر است و هر کس بر او درود بفرستد، در واقع بر پدرش درود فرستاده است.

(۱) رجوع شود به فتح الباری: ۷/ ۱۳۲ و ۹/ ۴۱۱، ارشاد الساری: ۸/ ۲۴۵ و ۱۱/ ۵۱۷، عمدة القاری: ۱۶/ ۲۴۹

و ۲۰/ ۲۱۲، المنهاج: ۱۶/ ۳ و منابع دیگر . . .

(۲) شرح المواهب اللدنیة: ۳/ ۲۰۵.

(۳) فیض القدیر: ۴/ ۵۵۴.

البته هدف ما در این جا بیان این حدیث و دلالت آن نیست، بلکه منظور ما بیان این نکته است که این حدیث، در بخش فضایل فاطمه سلام الله علیها در صحیح بخاری و مسلم و منابع روایی دیگر از طریق مسور بن مخرمه — بی آن که سخنی از داستان خواستگاری علی علیه السلام از دختر ابوجهل باشد — نقل شده است. ابن حجر می گوید: در صحیح بخاری و مسلم از مسور بن مخرمه نقل شده که می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که بر فراز منبر می فرمود:

«فاطمة بضعة مني، يؤذيني ما آذاها، ويريبني ما رابها»^(۱)

«فاطمه پاره تن من است، آن چه او را بیازارد، مرا آزرده است و هر چه او را پریشان کند، مرا پریشان کرده است».

بخاری و مسلم این روایت را از سفیان بن عیینه از عمرو بن دینار از ابن ابی ملیکه از مسور بن مخرمه روایت کرده اند.

فرا تر این که بیهقی و خطیب تبریزی این روایت را فقط به همین شکل روایت کرده اند^(۲). در الجامع الصغیر نیز همین گونه آمده است که نه در متن و نه در شرح آن، به داستان خواستگاری اشاره ای نشده است^(۳). قابل ملاحظه این که در این سلسله سند، این حدیث، نه يك راوی از خاندان زبیر و نه زهری، شعی، لیث و مانند این ها وجود ندارد(!).

ما اگر چه مسور و ابن ابی ملیکه را مورد طعن و قدح قرار دادیم، ولی به این حدیث — مانند احادیث دیگر — احتجاج و استدلال می کنیم، چرا که:

«الفضل ما شهدت به الأعداء»

«فضل و برتری همان است که دشمنان به آن گواهی دهند».

ولی ظنّ قوی، این است که آن ها داستان خواستگاری را به جهت غرضورزی و بیماری که در دلشان بوده است جعل کرده اند و آن را به مسور و روایات او ملحق کرده اند. به طوری که ابن تیمیه، مجدد آثار خوارج و احیاگر اباطیل و موضوعات آنان، می گوید:

این حدیث با این متن، روایت نشده است بلکه با متن دیگری روایت شده است، همان طور که در حدیث خواستگاری علی از دختر ابوجهل بیان شده، که پیامبر صلی الله علیه وآله برخاست و خطبه ای خواند و گفت: خانواده هشام بن مغیره . . .

این حدیث را بخاری و مسلم در صحیحین به روایت علی بن الحسین و مسور بن مخرمه روایت کرده اند. پس علت ایراد این حدیث، خواستگاری علی از دختر ابوجهل است^(۴).

(۱) الإصابه: ۸ / ۲۶۵.

(۲) السنن الکبری: ۱۰۲۷ شماره ۱۳۳۹۵ و ۱۰ / ۳۴۰ شماره ۲۰۸۶۲، مشکاة المصابیح: ۳ / ۳۶۹.

(۳) فیض القدیر: ۴ / ۵۵۴.

(۴) منهاج السنه: ۴ / ۲۵۰ و ۲۵۱.

ولی حقیقت بر اهل آن پوشیده نمی ماند، و توفیق از خدای سبحان است.

نکته دوم

همان گونه که در مقدمه بحث اشاره کردیم که تنها بودن حدیث — هر حدیثی که باشد — در کتاب بخاری و مسلم و کتاب های دیگری که به صحیح معروف هستند، ما را ملزم به پذیرش صحّت آن ها نمی کند و از بررسی سند آن ها، ما را بی نیاز نمی سازد.

بنا بر این، صرف نقل احادیث در کتاب های آنان، نباید انسان پژوهشگر را فریب دهد. از طرفی، حکم به بطلان حدیثی که در این کتاب ها آمده، نباید او را بیمناک سازد . . .

این موضوعی است که محققان اهل سنت به آن آگاهی داده اند و عدّه ای از علمای حدیث و نویسندگان معاصر در مورد آن بحث کرده اند . . . ما نیز در این موضوع، بحث های مفصّل و قانع کننده ای داریم که — به حمد الله — چاپ و منتشر شده است^(۱).

(۱) نگاه کنید به: کتاب های استخراج المرام، جلد دوم، نفعات الازهار، جلد ششم و التحقيق في نفي التحريف عن القرآن الشريف.

بخش پایانی

جعل حدیثی دیگر

آری، آنان حدیث خواستگاری از دختر ابوجهل را جعل کردند ولی گویا این امر آنان را ارضا نکرده است، از این رو حدیث دیگری نیز جعل کردند که در آن آمده است:

امیر مؤمنان علی علیه السلام از اسماء بنت عمیس خواستگاری کرد! . . .

ولی ضعف و بی ارزشی این حدیث ساختگی به طور کامل روشن است تا آن جا که نویسندگان صحاح . . . آن را روایت نکرده اند، بلکه محققان آن ها بر ابطال و سقوط آن تصریح کرده اند.

ابن حجر می گوید که اسماء بنت عمیس گفته است: علی بن ابی طالب از من خواستگاری کرد. این مطلب به گوش فاطمه رسید، او به نزد پیامبر صلی الله علیه وآله رفت و گفت: علی، اسماء را به ازدواج خود درآورده است (!!).

پیامبر صلی الله علیه وآله به او گفت: «اسماء، حق ندارد که خدا و پیامبرش را بیازارد»^(۱).

همیشگی در این مورد می گوید: این روایت را طبرانی در معجم کبیر و معجم اوسط نقل کرده و در سند آن ها کسی هست که من نمی شناسم^(۲).

بدیهی است که ما درباره این حدیث بحث نمی کنیم، بلکه فقط اشاره می نمایم به این که جعل کننده حدیث گفته است:

«فاطمه نزد پیامبر صلی الله علیه وآله رفت و گفت: علی، اسماء را به ازدواج خود درآورده است» و نگفته است: «فاطمه گفت: این علی با دختر ابوجهل ازدواج کرده است».

همچنین از قول پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است که به فاطمه فرمود: «اسماء، حق ندارد که خدا و رسولش را بیازارد» و نقل نکرده است که پیامبر بر فراز منبر رفت و خطبه خواند و گفت: «علی، حق ندارد . . .».

(۱) المطالب العالیه: ۴ / ۶۷ شماره ۳۹۷۹.

(۲) مجمع الزوائد: ۹ / ۳۲۸ شماره ۱۵۲۰۲.

سخن پایانی

به یاری خدای تعالی تمام طرق نقل این حدیث را ارائه کردیم. راوی ها، سندها، متن ها و مدلول آن ها را به دقت و ژرف نگری مورد بررسی قرار دادیم، و در نتیجه، آن را حدیثی ساختگی از جانب خاندان زبیر یافتیم، چرا که راویان آن عبارتند از:

— عبدالله بن زبیر.

— عُرْوَة بن زبیر.

— مِسُور بن مخرمه، که از یاران و یاوران عبدالله و همراهان او بود که در کعبه کشته شد. او از خوارج بود و

— عبدالله بن ابی مُلیکه، که قاضی ابن زبیر و اذان گوی ویژه او بود.

— زُهْرَى، که در کنار عُرْوَة بن زبیر می نشست و از امیر مؤمنان علی علیه السلام بدگویی می کردند و دشنام می دادند!

— شعیب بن راشد، که راوی حدیث زُهْرَى بود.

— ابوبحان، که راوی شعیب بود.

اینان، سران جعل کنندگان این روایت دروغین هستند . . . البته آن ها را جداگانه شناختیم و دیدیم که همگی بر شیوه پیشوایشان عبدالله بن زبیر هستند؛ همان فردی که به دشمنی با اهل بیت علیهم السلام مشهور است. به قضایای او در جنگ جمل و موارد دیگر بنگرید. او بنی هاشم را در مکه در شعب ابوطالب محاصره کرد که یا با او بیعت کنند، یا آماده مرگ شوند.

از کارهای دیگر او تبعید محمد بن حنفیه از مکه و مدینه، و تبعید ابن عباس به طائف است و . . . ، و دشمنی او با شخص پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله بود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخن کوتاه و معروف خود فرمود:

«ما زال الزبیر رجلاً منّا أهل البيت، حتی نشأ ابنه المشؤوم عبدالله»^(۱)

«زبیر همواره از ما اهل بیت بود، تا این که پسر ناخجسته او عبدالله، بزرگ و جوان شد.»

(۱) نهج البلاغه (صبحی صالح): ۵۵۵، الإستیعاب: ۳ / ۴۰ با اندکی تفاوت.

سخن آخر این که: اگر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در موضوعی خطبه ای عمومی ایراد کرده است تا حکم جدیدی را به یارانش برساند، پس چرا این خطبه را جز دو کودک که هنوز به سن بلوغ نرسیده اند، فرد دیگری از حضرتش روایت نکرده است؟

کودکی به نام مسور که هنوز هفت سالش را تمام نکرده بود و ابن زبیر که هنوز سنش از ده سالگی نگذشته بود.

از این رو، بر حامیان غیور قرآن و سنت است که سنت شریف نبوی را از این افتراها و دروغ های زشت پاک نمایند. از خداوند سبحان خواستاریم که مخلصان را برای علم و عمل توفیق دهد و کردار ما را خالص برای وجه کریم خود قرار دهد که او نیکوکار و مهربان است.

كتاب نامه

حرف «الف»

١. إحياء علوم الدين: ابو حامد غزالي، دار المعرفة، بيروت، لبنان.
٢. الإستيعاب: ابن عبدالبر، دار الكتب العلميّة، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٥.
٣. أسد الغابه: ابن الاثير، دار الكتب العلميّة، بيروت، لبنان.
٤. الإصابه: ابن حجر عسقلاني، دار الكتب العلميّة، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٥.
٥. إرشاد الساري: احمد بن محمد بن ابو بكر قسطلاني، دار احياء التراث العربي، بيروت.

حرف «ب»

٦. البدايه والنهايه: ابن كثير، دار احياء، بيروت، چاپ اول، سال ١٤٠٨.

حرف «ت»

٧. تاريخ الاسلام: ذهبي، دار الكتاب العربي، بيروت، سال ١٤٠٨.
٨. تاريخ بغداد: خطيب بغدادى، دار الكتب العلميّة، بيروت، چاپ اول، سال ١٤٠١.
٩. تحف العقول: ابن شعبه الحراني، مؤسسه نشر الاسلامى، قم، ايران، چاپ چهارم، سال ١٤١٦.
١٠. تمهيد التهذيب: ابن حجر عسقلاني، دار الكتب العلميّة، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٥.

حرف «ح»

١١. حلية الأولياء: ابونعيم اصفهاني، دار الكتب العلميّة، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٨.

حرف «خ»

١٢. خصائص أمير المؤمنين على عليه السلام: عبدالرحمان احمد بن شعيب نَسَائي، دار الثقلين، قم، چاپ اول، سال ١٤١٩.

حرف «ذ»

١٣. ذخائر العقبى: محب الدين طبرى، مكتبة الصحابه، جدّه، الشريقيّه، مكتبة التابعين، قاهره، چاپ اول، سال ١٤١٥.

حرف «ر»

١٤. رياض النضره: محب الدين الطبرى، دار الكتب العلميّة، بيروت، لبنان.

حرف «س»

- ١٥ . سنن ابن ماجه: ابن ماجه القزويني وبهامشة مصباح الزجاجه للبوصيري، دار الجيل، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٨ .
- ١٦ . سنن ابى داود: ابى داود، دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٦ .
- ١٧ . سنن ترمذى: محمد بن عيسى ترمذى، دار الفكر، بيروت .
- ١٨ . السنن الكبرى: بيهقى، دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤١٤ .
- ١٩ . سنن النساي: نساي، با شرح سيوطى و حاشيه سندی، دار المعرفه، بيروت، لبنان، چاپ سوم، سال ١٤١٤ .
- ٢٠ . سير اعلام النبلاء: الذهبي، مؤسسه الرساله، بيروت، لبنان، چاپ نهم، سال ١٤١٣ .

حرف «ش»

- ٢١ . شرح المواهب اللدنيه: قسطلانى، دار المعرفه، بيروت، لبنان، سال ١٤١٤ .
- ٢٢ . شرح فنج البلاغه: ابن ابى الحديد، دار احياء التراث العربى، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٣٨٧ .

حرف «ص»

- ٢٣ . صحيح مسلم: مسلم النيشابورى، مؤسسه عز الدين، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤٠٧ .
- ٢٤ . الصحيح من السنن المصطفى: ابى داود سجستانى، دار الكتب العربى، بيروت .
- ٢٥ . الصواعق المحرقة: ابن حجر هيثمى مكى، مكتبة القاهرة، قاهره، مصر .

حرف «ط»

- ٢٦ . الطبقات الكبرى: ابن سعد، دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤١٨ .

حرف «ع»

- ٢٧ . عمدة القارى: بدر الدين العيني، دار الفكر، بيروت، لبنان .

حرف «ف»

- ٢٨ . فتح البارى فى شرح البخارى: ابن حجر، دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٠ .
- ٢٩ . فضائل الصحابة: احمد بن حنبل، جامعة ام القرى، مركز البحث العلم واحياء التراث الاسلامى، مكة السعوديه، چاپ اول، سال ١٤٠٣ .
- ٣٠ . فيض القدير: مناوى، دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٥ .

حرف «ك»

٣١. الكامل: عبدالله بن عدى، دار الفكر، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٩.
٣٢. الكاشف: ذهبى، دار الفكر، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٨.
٣٣. كثر العمال: متقى هندی، دار الكتب العلمیة، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٩.
٣٤. الكواكب الدراری: الكرمانی، دار إحياء التراث العربی، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤٠١.

حرف «ل»

٣٥. لسان المیزان: ابن حجر، دار الكتب العلمیة، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٦.

حرف «م»

٣٦. مجمع الزوائد و منبع الفوائد: هیثمی، دار الفكر، بيروت، لبنان، سال ١٤١٢.
٣٧. المستدرک علی الصحیحین: حاکم نیشابوری، دار الكتب العلمیة، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١١.
٣٨. مسند احمد بن حنبل: احمد بن حنبل، دار إحياء التراث العربی، بيروت، لبنان، چاپ سوم، سال ١٤١٥.
٣٩. مشکاة المصابیح: خطیب تبریزی، دار الفكر، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١١.
٤٠. المصنّف: ابن ابی شیبّة، دار الفكر، بيروت، لبنان، سال ١٤١٤.
٤١. المطالب العالیة: ابن حجر عسقلانی، دار المعرفة، بيروت، لبنان، سال ١٤١٤.
٤٢. المعجم الأوسط: طبرانی، دار الحرمین، سال ١٤١٥.
٤٣. المنهاج فی شرح صحیح مُسلم بن حجاج: یوسف بن عبدالرحمان مزی.
٤٤. میزان الاعتدال: ذهبی، دار الكتب العلمیة، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٦.

حرف «و»

٤٥. الوافی بالوفیات: صفدی، دار احیاء، بيروت، چاپ اول، سال ١٤٢٠.
٤٦. وفیات الاعیان: ابن خَلکان، دار صادر، بيروت، لبنان.

Final Word

By the Assistance of Allah, the Almighty, all the chains of transmissions of the hadith were mentioned. The narrators, references, texts, and contents of the hadith were carefully and profoundly studied' as a result, it found to be a fabricated hadith by the Family of Zubair, because narrators of the hadith are:

- Abdullah b. Zubayr
- Urwat b. Zubayr
- Miysoar b. Makhramah, who was among the partisans and companions of Abdullah that was killed in Ka`bah. He was among the Kharijians...
- Abdullah b. Abi Mulaykah, who was one of judges appointed by Ibn Zubayr and his muezzin
- Zahri, who sat beside `Urwat b. Zubayr and both of them backbited and swore Imam Ali, the Commander of the Faithful. (peace be upon him)....
- Shu`ayb b. Raashid, who was the narrator of Zahri's sayings.
- Abu Yaman, who was Shu`ayb's narrator.

These are the heads of fabricators of this false hadith. Of course, they were separately recognized and it became clear that all of them were the followers of their leader, i.e. Abdullah b. Zubayr, the one who is well-known to be a foe of Ahl al-Bayt (peace be upon them).

See his stories in Jamal Battle and other cases. He encircled Bani Hashim in Abu Talib Defile to swear allegiance with him or to get ready for death.

Among his other works is to exile Muhammad b. Hanafiyyah from Mecca and Medina and to exile Ibn `Abbas to Ta'if and his enmity with the Holy Prophet (may God bless him and his progeny),

In his short and well-known sayings, Imam Ali (peace be upon him) said, "Zubayr was always among us, the Prophetic Family, until his inauspicious son, Abdullah got young.."

The final word is that if the Holy Prophet (peace be upon him and his progeny) delivered a general sermon on an issue to inform his companions about a new command, so why this sermon has not been narrated by any of his companions but two young boys who are below the legal age?

A young boy, called Muswar, who was below seven and Ibn Zubayr who had not reached ten.

Therefore, it is the duty of the brave supporters of the Qur'an and tradition to keep the holy Prophetic tradition away from such obscene calumnies and lies.

We ask God, the Glorified, to grant success to the sincere for acquiring knowledge and behaving in accordance with it and to make our actions pure just for his self because He is Benevolent and Merciful.

SERIES OF THEOLOGICAL RESEARCHES
(3)

A Fabricated Proposal of Marriage

Ayatollah Sayyid Ali Husayni Milani